

رویارویی، با آثار توژم، یا تسلیم در برابر آن بررسی فقهی اقتصادی

نوع مقاله : مقاله پژوهشی

نویسنده

حمد علی یوسفی

عضو هیأت علمی گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

غلاء السعر يُسِيءُ الخلقَ وَيُذْهِبُ الأمانةَ وَيُضْجِرُ المرءَ المسلمَ. 1

بالا بودن نرخها، اخلاق و رفتار مردم را بد می‌کند. امانتداری را از بین می‌برد و مردم مسلمان را در فشار و سختی قرار می‌دهد. دگرگونیهای پدید آمده در عرصه اقتصاد و ماهیت پول، سبب شده است که ارزش پول به شتاب روزافزونی فرو کاهد. این روند، با ورود پول کاغذی و تحریری به میدان دادو ستدها، شدت بیش تری گرفت. در قراردادهای بلند مدّت پولی، ارزش پول به گونه چشمگیری کاهش یافت. این امر ضمن پدیدآوری نابسامانیهای فراوان اقتصادی در سطح خرد و کلان، برای کسانی که دارای درآمد ثابت، یا صاحب پس انداز پولی، یا طلبکار بودند و... نگرانیهای فراوانی پدید آورد. از باب مثال، اگر شخص الف در 50 سال پیش، از شخص ب مبلغ 10000 تومان طلب داشت؛ اگر در طول این مدّت، تورّم سالانه را 20 درصد در نظر بگیریم و شخص الف بخواهد طلب خود را به گونه ای دریافت کند که قدرت خرید پول او حفظ شده باشد، باید به جای مبلغ 10000 تومان مبلغ زیر را دریافت کند:

$$10000(20/1)^{50} = 91004381$$

به عبارت دیگر، ارزش 10000 تومان وی، پس از 50 سال با نرخ تورّم 20 درصد برابر است با:

$1/09 =$ ___ که ارزش حال 10000 تومان بعد از 50 سال است. 2.

با این نگاه و نگرش، به پاره ای آثار اقتصادی تورّم اشاره می‌شود:

1. ارزش واقعی داراییهایی که برحسب ارزش اسمی ثابت هستند، کاهش می‌یابد. افراد واجد پول، حسابهای پس انداز قرض الحسنه، قراردادهای بیمه و مانند اینها، به میزان کاهش ارزش پول، زیان می‌بینند؛ یعنی همه بستانکاران داراییهایی که ارزش اسمی آن داراییها ثابت می‌ماند، زیان خواهند دید، و دولت و سایر بدهکاران در برابر بستانکاران یاد شده، سود کلانی می‌برند.
2. کسانی که مالک داراییهای ثابت: مسکن، کارخانه، اتومبیل، کالاهای بادوام و مانند اینها، در زمان تورّم، ارزش دارایی آنان هیچ گونه کاهشی نمی‌یابد و دست کم ارزش اسمی دارایی آنان، به میزان نرخ تورّم افزایش می‌یابد.
3. کسانی مانند کارمندان دولت و بازنشستگان، که در آمد پولی ثابتی دارند، آسیب می‌بینند. قدرت خرید و درآمد واقعی آنان کاهش می‌یابد. در عوض دریافت کنندگان سود، سود می‌برند؛ یعنی سود سرمایه گذاران اقتصادی، صاحبان مالکیت خصوصی و ابزار تولید افزایش می‌یابد.
4. در جوّ تورّم، میزان واقعی بدهی شرکتها و بنگاه های اقتصادی کاهش می‌یابد. در نتیجه، بازپرداخت اصل و فرع قرضهای آنان آسان تر می‌شود و از دیگر سو قیمت فراورده های آنان افزایش می‌یابد.
5. هزینه زندگی بر اثر تورّم، افزایش می‌یابد. در نتیجه، کارگران، دستمزد بیش تری می‌خواهند که این امر، سبب افزایش هزینه تولید و کاهش تولید خواهد شد. همچنین قیمت مواد اولیه افزایش می‌یابد که این امر نیز، نوعی افزایش هزینه تولید را در پی دارد و در نتیجه، سبب کاهش تولید می‌شود.
6. سرمایه گذار، اگر پیش بینی کند که در آینده، قیمتها افزایش خواهد یافت و ارزش واقعی داراییهایی که دارای ارزش اسمی ثابت هستند، همانند پول، کاهش خواهد یافت، برتری می‌دهد سرمایه گذاری خود را از راه وامهای بلند مدّت، تأمین کند. در چنین حال و روزی، هر چند صاحب پول، دارایی خود را به بخش سرمایه گذاری وام داده، یا حتّی در قراردادهای مشارکت شرکت کرده است، در پایان دوره، در فرض قرض دادن، زیان خواهد دید و در فرض شرکت در قراردادهای مشارکتی، ممکن است زیان ببینند و یا در مقایسه با سهم سود واقعی سرمایه گذار، مبلغ ناچیزی در مقابل سرمایه پولی هنگفتش، به او برسد.
7. صاحبان پول در جوّ تورّم، برای جلوگیری از کاهش ارزش پول خود، به سرمایه گذاری در بخش کاذب روی می‌آورند. همچنین سوداگران پول و بورس بازان، به جمع آوری پول از راه قرض ربوی و غیر ربوی از صاحبان آنها می‌پردازند و آن را در خرید زمین، مسکن و... به کار می‌گیرند و با بدهکار کردن خود در برابر دیگران، ثروت فراوانی به چنگ می‌آورند. بنابراین در روزگار تورّم، میل به پس انداز و سرمایه گذاری مفید، کاهش می‌یابد و از راه بدهکاریهای ویران گر، بخشی از داراییهای مردم جابه جا می‌شود.
8. مالیاتها، گونه ای بدهی بخش خصوصی به دولت است. مالیات بر درآمد و داراییها و... بیش تر، بر اساس ارزش اسمی آنها، حساب رسی می‌شود. هر چه نرخ تورّم بیش تر باشد، ارزش اسمی درآمدها و داراییهای غیر پولی مردم افزایش خواهد یافت. در نتیجه، میزان مالیاتی که به صورت بدهی به دولت پرداخت می‌شود، افزایش می‌یابد؛ در حالی که ممکن است به درآمد واقعی مردم هیچ افزوده نشده باشد. آن چه بیان شد، درباره مالیاتهای با نرخ صعودی روشن تر است.

همین امر، سبب شد که جبران کاهش ارزش پول از ده ها سال پیش، مورد توجه اقتصاددانان قرار گیرد و در دهه های پسین، فقیهان و اقتصاددانان اسلامی، توجه ویژه ای به آن داشته باشند. جبران کاهش ارزش پول، در صورتی که از نظر فقهی روا باشد، یکی از راه های مبارزه با آثار تورّم شمرده می‌شود که در بوته بررسی گذارده خواهد شد.

مبارزه با آثار تورّم 3

گاهی در حالت تورّم، تواناییهای لازم برای مبارزه با سببها و علتهای تورّم وجود ندارد. در این هنگامها، دولت می‌کوشد تا از گروهی که تورّم، بیش تر بر آنان فشار می‌آورد، پشتیبانی کند تا از فشار تورّم بر آنان بکاهد؛ بدین گونه:

الف. یاریهای مالی بدون بازپرداخت، یا پرداخت یارانه به کالاهای اساسی مورد نیاز، بهداشت و درمان، آسان سازی راه های تهیه مسکن برای گروه های کم درآمد، این آسان سازیها، اگر سبب کسری بودجه دولت شود، ممکن است خود تورم را باشد.

ب. دریافت مالیات مستقیم از گروه های پردرآمد و پرداخت آن به گروه های کم درآمد.

ج. جبران کاهش ارزش پول، این روش در صورتی که پذیرفته شود، نسبت به دیگر روشها از گستردگی بیش تری برخوردار خواهد بود.

جبران کاهش ارزش پول از آغازین سالهای قرن هیجدهم به طور مرتب بین اقتصاددانان مورد گفت و گو بوده است و برای اجرای این سیستم در پاره ای از بخشهای مالی و اقتصادی، یا در کل بستگیها و پیوندهای (روابطه) مالی و اقتصادی پاره ای کشورها، از سوی اقتصاددانان سفارشا و پیشنهادهایی انجام می گرفت:

(در سال 1707، ویلیام فیلت وود، کتابی را تحت عنوان (ارتباط حقوق و قراردادهای مدّت دار با تغییرات قیمتها) نوشته است:

در سال 1882 م (ژوزف لوی) در پرداخت مزد، اجاره زمین و سندهای با مدّت طولانی، پیشنهاد داد که پرداختها هماهنگ با قدرت خرید پول باشد.

در سال 1833، بولیت سکروب (جدول مقیاس قیمت) را در پرداخت مالی هماهنگ با تغییرات قیمتها به کار گرفت.

به کارگیری (جدول مقیاس قیمت) در ارتباط با کاهش قیمت در قراردادهای مدّت دار استانی جونز (1875م)، آلفرید مارشال (1887م)، ایرونیک فیشر (1922م)، کینز (1927م)، پیشنهاد دادند که این جدول برای کاهش آثار نوسانات قیمتها پذیرفته شود، حتی کینز در سال 1924 به حکومت بریتانیا توصیه کرد که اسنادی متناسب با تغییرات قیمتها منتشر کند.

در سال 1925 ایرونیک فیشر، اسنادی که در پرداختها بر اساس قدرت خرید در معاملات ردّ و بدل گردد به مدّت 30 سال را پیشنهاد داد.

و سرانجام میلتنون فریدمن نیز، این امر را لازم و ضروری می شمارد. 4

سرانجام دیدگاه های اقتصاددانان سبب شد بسیاری از کشورها، دست به چنین کارهایی بزنند:

(کشورهای آمریکای لاتین، بهترین میدان آزمایش برای این امر بودند که بیش تر تلاش را در این زمینه انجام داده اند. برخی از این کشورها عبارتند از: برزیل، آرژانتین، شیلی، کلمبیا که برزیل و شیلی به نحو کامل در همه زمینه ها آن را انجام داده اند. همچنین در سایر نقاط بعضی از کشورها در برخی زمینه ها دست به چنین اقداماتی زده اند که تعدادی از آنها از این قبیل هستند: فرانسه، فنلاند، ایتالیا، هلند، نورژ، بلژیک، ایسلند، سوئد، چین، مجارستان و ... 5)

این نمونه ها نشان می دهد، جبران کاهش ارزش پول در قراردادهای مدّت دار، به گونه یک قاعده عمومی و قانونی در پاره ای کشورها درآمده است. هر چند به گونه دقیق جبران کاهش سابق ارزش پول نیست، اما به طور کامل روشن است که عامل بخشی از افزایش دستمزد اسمی، جبران کاهش ارزش پول است و مردم در قراردادهای خود، به طور کامل به قدرت خرید و ارزش حقیقی پول توجه دارند.

به هر حال، شماری از اقتصاددانان، دلایلی اقتصادی در طرفداری از این سیستم ارائه داده اند که به چند نمونه آن اشاره می شود:

1. در نظر گرفتن ارزش حقیقی پول در قراردادها، سبب امنیت و تلاش بیش تر اقتصادی دراز مدّت می گردد. در قراردادهای کارگری و مانند وام، وقتی قدرت خرید پول ملاک باشد، نیروی کار، آمادگی بیش تری برای حضور در تلاشها و تکاپوهای اقتصادی از خود نشان خواهد داد و وام دهنده هم در پایان مدّت وام، چه در وام با بهره و چه در وام بدون بهره، برای دریافت وامی که داده، نگرانی نخواهد داشت. در نتیجه، صاحبان سرمایه ها به جای دگرکردن نقدینه های خود به کالاهای بادوام، می توانند به تکاپوهای مفید اقتصادی در زمینه های مختلف بپردازند.

2. جبران کاهش ارزش پول و در نظر گرفتن ارزش حقیقی آن در مبادله ها و قراردادهای نقدی مدّت دار، همانا، نگهداشت عدالت است. یکی از آثار تورم، توزیع سود درآمدهای اقتصادی جامعه است. بسیاری، بناحق از تورم بهره مند می گردند و برعکس، بسیاری هم زیان می بینند. اگر در این امور ارزش حقیقی پول در نظر گرفته شود، از بهره برداریهای نابحق و زیانهای ستمکارانه، جلوگیری خواهد شد و عدالت در حق همه مردم رعایت می گردد.

3. در نظر گرفتن ارزش حقیقی پول در قراردادهای مدّت دار، سبب استقرار و ثبات قیمتها و کاهش تورم می گردد؛ زیرا طرفهای قراردادها، هیچ گونه نگرانی از اثرگذاری شکننده افزایش قیمتها، روی درآمدهای پولی ندارند. در حالی که اگر چنین نباشد، صاحبان درآمدهای پولی، تلاش می کنند خریدهای خود را، هر چند به گونه نسبی، زودتر انجام دهند و بعد از دریافت پول خود، بدهی خود را پرداخت کنند؛ اما اگر پرداخت حقوقها، دستمزدها و سپرده های کسان، بر اساس قیمت حقیقی آنها در نظر گرفته شود، آنان نگران افزایش قیمتها در خریدهای خود نخواهند بود. در نتیجه، خواست خود را پیش از هنگام انجام نمی دهند، تا سبب افزایش قیمتها شود. بنابراین، این عمل برای جلوگیری از افزایش قیمتها و همچنین به عنوان کمک به سیاستهای ضد تورم، کار مفیدی است. 6

اما دستاوردهای اجرای این سیستم مورد پذیرش همه اقتصاددانان نیست:

(در طول پنجاه سال گذشته شکلهای گوناگونی از ارتباط (قراردادهای مدّت دار با تغییرات قیمتها) در کشورهای جهان پی گیری شد. چهار کشور: برزیل، آرژانتین، شیلی و کلمبیا این سیاست را جهت کنترل قیمتها به کار بردند. حدود بیست کشور دیگر، همانند: ایالات متحده آمریکا و انگلیس در بعضی از امور اقتصادی، بویژه جهت تنظیم پرداختهای ماهانه و سالانه از این روش استفاده کرده اند. ولی تجربیات کشورهای آمریکای جنوبی، شایسته دقت و استفاده می باشد. برخی از این تجربیات گویای آن است که اتخاذ چنین سیاستی، هیچ گونه تأثیری بر تورم نداشته است، اما از طرف دیگر، شکی باقی نمی ماند که این روش در تخصیص بهینه امکانات اقتصادی و تشویق پس انداز کنندگان، به پس انداز درآمدهایشان روش مؤثری بوده است. کما این که این روش، آثار مثبت روشنی در رشد و نمو اقتصادی و برطرف کردن نگرانی در هماهنگی بین دستمزدها و قیمتها، داشته است.

شایان ذکر است که این نظام، در کنار برخی تدابیر اقتصادی دیگر که جهت اصلاح اوضاع اقتصادی، به کار گرفته شده بود، مورد استفاده قرار گرفت. بنابراین، نمی توان چنین نتیجه گرفت که آثار مثبت ذکر شده، فقط نتیجه به کار گیری نظام (ارتباط قراردادهای مدّت دار به تغییر قیمتها) می باشد. 7)

اما این موضوع برای مسلمانان و کشورهای اسلامی افزون بر آن که پیامدهای اقتصادی آن مورد توجه است، از نظر ارزشی و فقهی، جهت جلوگیری از ظلم اجرای عدالت و ادای حق در بستگیهای (روابط) مالی و بدهکارها، اهمیت ویژه ای دارد. یعنی اگر این بحث به جهت آثار اقتصادی مثبت و منفی آن، در خور چشم پوشی باشد، ولی از جنبه ارزشی و حکم فقهی برای مسلمانان و کشورهای اسلامی، بسیار مورد توجه خواهد بود. به همین خاطر، این مسأله، از سوی فقیهان و اقتصاددانان مسلمان به طور واقعی و با پشتکار دنبال شد و همایشها و مباحثه های فراوانی پیرامون آن، انجام گرفته است.

در یک نگاه کلی، دیدگاه های فقیهان و دانش پژوهان اسلامی به پنج دسته تقسیم می شود:

1. در بازپرداخت بدهیهای نقدی، ارزش و قدرت خرید اسمی پول معیار است. در نتیجه، حتی اگر در اثر تورّم ارزش و قدرت خرید پول کاهش چشمگیری پیدا کند، در خور جبران نیست.
 2. در بازپرداخت بدهیهای نقدی، ارزش و قدرت خرید حقیقی پول ملاک و معیار است و در اثر تورّم چون ارزش و قدرت خرید پول کاهش پیدا می کند، لذا باید جبران گردد.
 3. در اموری همانند غصب و دزدی، ارزش و قدرت خرید حقیقی پول معیار و ملاک است. ولی در غیر این امور، ارزش و قدرت خرید اسمی پول ملاک و معیار خواهد بود. بنابراین، در مثل غصب و دزدی، کاهش ارزش پول هنگام تورّم باید جبران گردد. ولی در غیر این موردها، جبران آن جایز نیست.
 4. وقتی ارزش و قدرت خرید پول، بر اثر تورّم کاهش پیدا می کند، دو سوی دارای حق، باید مصالحه کنند.
 5. می توان زیان ناشی از کاهش ارزش پول را هنگام تورّم، با پاره ای راهکارها جلوگیری کرد. یا به پایین ترین حدّ رساند. این راهکارها می توانند، به گونه مستقل، یک دیدگاهی در کنار سایر دیدگاه ها باشند و هم می توانند با هر یک از دیدگاه های پیشین، سازگاری داشته باشند. یعنی آنانی که بر اساس میانی فقهی، نتوانستند نظری صحیح ارائه دهند، راهکارهای عملی را برای جبران کاهش ارزش پول ارائه داده اند، حتی کسانی که در این مسأله نظر فقهی روشنی ارائه داده اند، می توانند برخی راهکارهای عملی را جهت جبران کاهش ارزش پول، سفارش دهند.
- تمام این دیدگاه ها، به بوته نقد و بررسی گذاشته می شود؛ آن گاه با برشمردن موردهایی از هر نظریه در سطح خرد و کلان آثار فقهی و اقتصادی آنها بررسی می شود.

بررسی نظریه ها

الف. نظریه معیار بودن قدرت خرید اسمی پول: در ثابت کردن این دیدگاه، دلایلی فراوانی بیان کرده اند که مهم ترین آنها اکنون و در این جا، مورد نقد و بررسی قرار می گیرد:

دلیل اول: مثلی بودن پول: پول در ردیف مالهای مثلی است. بنابراین، بر اساس قاعده مشهور پذیرفته شده در فقه که می گوید: (ضمان مثلی به مثل است). اگر شخصی مبلغی بدهکار است و هنگام ادای دین ارزش پولی که دریافت کرده بود به شدت کاهش پیدا کرده و حتی به مقدار یک درصد ارزش زمان دریافت آن، پایین آمده، حق بستانکار، همان ارزش اسمی هنگام پرداخت به بدهکار است. و بیش از آن حق مطالبه از بدهکار را ندارد. در مثل اگر شخصی از 50 سال قبل مبلغ 1000 تومان از فردی طلبکار بوده و با آن پول می توانست هزار متر زمین خریداری کند، ولی بر اثر تورّم، ارزش پول در طول 50 سال گذشته، چنان کاهش پیدا کرده که اکنون نمی توان یک متر از آن زمین را به 1000 تومان بخرد. اما چون پول مثلی است، طلبکار همان هزار تومان را طلب دارد نه بیش تر از آن.

دلایلی که صاحبان این دیدگاه ارائه داده اند و می توان از گفتار آنان در آورد، به شرح زیر است:

1. از نظر عرف، تنها ویژگیهای ذاتی، در مثلی بودن چیزی نقش دارند.
 2. از نظر عرف، قدرت خرید از پایه ها و عنصرهای اساسی تشکیل دهنده پول نیست، بلکه از عارضه ها و حالتی آن است.
 3. پول اعتباری امری از جهت پول بودن، فرقی با پول حقیقی (درهم و دینار) ندارد. پول حقیقی، برابر و به حسب قدرت خرید، مثلی نیست. در نتیجه پول اعتباری هم نمی تواند برابر و به حسب قدرت خرید، مثلی باشد.
 4. اصل ذخیره ارزش از وظیفه های پول است نه مقدار ذخیره ارزش بودن، بنابراین، قدرت خرید عنصر تشکیل دهنده مثلی بودن پول نیست.
 5. تعریف پول حاکی از آن است که ماهیت پول، بستگی بر قدرت خرید آن ندارد. بنابراین، نمی تواند عنصر تشکیل دهنده مثلی بودن پول باشد.
- نقد و بررسی دلیل اول: پیش از بررسی این دلیل، در نظر گرفتن امور زیر لازم به نظر می آید:

1. در ماهیت پول، نظریه های: مثلی، قیمی، نه مثلی و نه قیمی، هم مثلی و هم قیمی از سوی فقیهان و دانش پژوهان ارائه شده است. در ادامه، این نظریه ها مورد بررسی قرار خواهند گرفت.
2. شماری از فقیهان، پول را، مطلقاً، بدون اشاره به قدرت خرید یا ویژگیهای ظاهری آن، مثلی دانسته و فتوای به جبران کاهش ارزش پول داده اند.
3. شماری از فقیهان، با در نظر گرفتن دید و نظر عرفی، پول های اعتباری را برابر قدرت خرید، مثلی می دانند؛ ولی شماری دیگر، با همین معیار پول را برابر ارزش اسمی، عدد، رقم رنگ و دیگر ویژگیهای ظاهری، مثلی می دانند. گروه نخست، جبران کاهش ارزش پول را لازم می شمارد¹¹. اما گروه دوم آن را روا نمی دانند.

گفتار بالا، حاکی از آن است که هر دو گروه برای ثابت کردن ادعای خود، به مثلی بودن پول تمسک جسته و هر دو نیز، به نظر عرف عام و عقلاً استناد کرده اند. بنابراین، برای روشن شدن این مسأله ابتدا باید پاسخ این پرسشها روشن شود: عنوان مثلی و قیمی چه ویژگیهایی دارد. آیا از عنوانهای عرفی و عقلایی است، یا از عنوانهای شرعی؟ آن گاه قاعده و معیار آن روشن می گردد. سپس بررسی می شود که آیا می تواند از نمونه های مثلی باشد، یا نه و در صورتی که از نمونه های آن به شمار آید، در چه ویژگیهایی از نمونه های مثلی به شمار می آید؟

عرفی بودن دو اصطلاح مثلی و قیمی مورد اتفاق فقیهان است و عرفی بودن این دو اصطلاح، پیامدهایی دارد که به آنها اشاره می شود:

1. اگر بخواهیم تعریفی درست درباره این دو اصطلاح ارائه دهیم، باید تلاش کنیم ارتکازهای ذهنی عرف عام را در پیوند با مالها و داراییهای خارجی کشف و آن گاه آن را تراز مند سازیم.

علت این که از روش ذکر شده برای شناختن مثلی و قیمی استفاده می شود، آن است که این دو اصطلاح از عنوانهای انتزاعی بشمارند. برای روشن شدن مطلب بالا، شرح زیر لازم است:

عنوانهایی که فقیه می بایست احکام آنها را بیان کند، به دو دسته تقسیم می شوند:

دسته نخست، عنوانهای شرعی: این گونه عنوانها، یا اصل آنها از ناحیه شرع وضع و اعتبار شده است، مثل نماز، روزه، حج و... یا حدود آن از سوی شرع روشن گردیده، مثل آب گُر، آب قلیل و...

برای شناختن این گونه عنوانها و احکام آنها، باید در دلیلهای شرعی جست و جو کرد.

دسته دوم، عنوانهای عرفی و عقلایی: این عنوانها، به اموری گفته می شود که شارع در پدید آوردن عنوان و معنوی آنها هیچ گونه نقشی ندارد. این عنوانها، به اعتبار معنوی، درخور بخش بندی اند، که عبارتند از:

الف، عنوانهایی که عرف و عقلا بر امور تکوینی موجود در خارج اطلاق می کنند، مانند عنوان گندم و شراب.

ب، عنوانهایی که معنوی آنها از سوی عرف و عقلا وضع و اعتبار می گردد. یا این که عرف عام و عقلا، آن وضع و اعتبار را می پذیرند. از باب مثال، برای برطرف کردن دشواریهای داد و ستدهای پایاپای، آنها پذیرفته اند که شیء خاصی زیر عنوان پول، با بر عهده گرفتن وظایفی، در داد و ستدها مورد استفاده قرار گیرد.

ج، عنوانهایی که عرفی و عقلایی بشمارند؛ اما نه به این معنی که عرف و عقلا آنها را وضع و اعتبار کرده باشند، بلکه آنان پاره ای از کالاها و چیزها را به گونه ای مورد استفاده قرار داده و به کار می گیرند که از گونه به کارگیری و استفاده آنها، آن عنوانهای خاص برای کالاها و چیزها، انتزاع می گردد. از باب مثال، خردمندان در زندگی خود، برای به دست آوردن پاره ای از کالاها مفید، مانند گندم حاضرند از چیزهایی که نزدشان ارزش دارد، چشم پوشند. از این رفتار، عنوان مال برای گندم انتزاع می گردد. اما در مثل، هوا چنین رفتاری را خواستار نیست و کسی بابت آن، از کالای ارزش مندی نمی گذرد. از این رفتار آنان در برابر هوا می توان فهمید که هوا را مال نمی داند. به نظر می آید پول، یک عنوان عرفی از نوع دوم است. اما ممکن است عنوانهایی از نوع سوم به پول بپیوندند. از باب نمونه، اگر پول، مال باشد، مال عنوانی است که از روش به کارگیری پول از سوی عرف و عقلا انتزاع می گردد. نوع سوم از عنوانهای عرفی و عقلایی (ج) را عنوانهای انتزاعی گویند. خود همین گونه عنوان، گاهی از روش و شیوه قرار گرفتن چیزها در خارج انتزاع می گردد؛ مانند عنوان فوقیت. گاهی نیز از فعل عرف و عقلا و شیوه به کارگیری چیزها از سوی آنها انتزاع می گردد. گویا تنها بر این گونه عنوانهای انتزاعی، احکامی بار می گردد. بنابراین مقصود ما از عنوانهای انتزاعی، این گونه عنوانهاست.

د، عنوانهایی که از سوی عرف خاصی وضع و اعتبار می گردند؛ مثل تورم، سود، ثروت و... که عرف اقتصادی آنها را اعتبار می کند؛ یعنی عرف خاص اقتصادی حالت خاصی از افزایش نرخها (افزایش سطح عمومی نرخها) را تورم می گوید.

مسئله دارای اهمیت در این بحث آن است که اگر بر این عنوانها، احکامی بار گردد، هرگاه آن عنوان بر هر مصداقی از نظر عرف برابر (منطبق) شد، به دنبال آن، حکم آن عنوان بر آن مصداق بار می گردد. اما اگر برابری (انطباق) عنوانی بر مصداقی مورد تردید قرار گرفت، در این صورت، چه راهکاری می توان جست.

در مورد عنوانهایی که از سوی عرف خاص وضع و اعتبار شده است، باید به عرف خاص آن بازگشت. تا با به دست آوردن معیار و قاعده آن عنوان، مصداق مورد تردید و شک را، از شک و گمان خارج ساخت. در مورد قسمت (الف) عنوانهای عرفی (عنوانهای عرفی - تکوینی) باید از کاربرد آن عنوان از سوی عرف و عقلا، در نمونه ها و مصداقهای یقینی و بی گمان آن، قاعده یا ویژگیهای آن را دریافت. آن گاه اگر بر مورد تردید صدق کرد، روشن خواهد شد که آن مورد از نمونه ها و مصداقهای آن عنوان است.

در مورد قسمت (ب) (عنوانهای عرفی و عقلایی که از سوی عرف عام وضع و اعتبار شده است)، روش معیار یابی و شناخت ویژگیهای آن، مانند قسمت (الف) است. با این فرق که در این مورد، توجه و نظر ما در کشف آن قاعده و معیار، امری است که از سوی عرف و عقلا وضع شده است.

شایان توجه است که در این دو قسم، هیچ گاه نباید از موضع حقوقی و ارزشی خاصی سخن گفت؛ زیرا در آن صورت ممکن است به اشتباه افتیم و از کشف واقعیت مورد نظر دور مانیم. اما روش شناختن معیار و ویژگیهای قسمت (ج) (عنوانهای انتزاعی عرفی که سرچشمه انتزاع آنها کارها و رفتار عرف است)، کار به نسبت دقیق و مشکلی است. برای رسیدن به هدف یاد شده چنانکه گفته شد، نباید از موضع حقوقی و ارزشی خاصی دست به کار شد؛ زیرا ممکن است در کشف آن قاعده دچار اشتباه شویم. برای شناختن معیار و ویژگیهای این گونه عنوانها، از دو روش می توان سود جست: روش نخست همان است که برای قسمت (الف) و (ب) گفتیم.

روش دوم، از آن جا که این عنوانها از عنوانهای انتزاعی است که سرچشمه انتزاع آنها، کارکرد عرف و عقلا و شیوه و چگونگی به کارگیری چیزها از سوی آنان است، بنابراین، باید با تحلیل روانی صحیح از سرچشمه انتزاع آن (کارکرد عرف و عقلا و شیوه به کارگیری آنها) موفق به کشف قاعده و معیار واقعی آن گردیم.

به نظر می آید این روش (به جهت انتزاعی بودن عنوانها، با توجه به سرچشمه انتزاع آنها) روش موفق تری بوده و ضریب خطای آن نسبت به روش پیشین کم تر باشد؛ همان گونه که یک نمونه آن عنوان مال است که در آینده به گونه خلاصه و فشرده، قاعده و معیار آن بیان می گردد.

2. همان گونه که وضع و اعتبار عنوانهای سه گانه عرفی از سوی عرف و عقلا صورت می گیرد، ساقط کردن آنها از اعتبار نیز، تنها از سوی خود عرف و عقلا ممکن خواهد بود. بنابراین، شارع (به عنوان اعتبار کننده اعتباریهای شرعی) آن عنوانها را از اعتبار عرفی فرو نمی اندازد؛ زیرا در صورتی که عرف و عقلا با ساقط کردن شارع، سازگاری کنند، آن عنوانهای اعتباری عرفی از اعتبار عرفی فرو نمی افتند. و در صورت هماهنگی و همراهی عرف و عقلا با ساقط

کردن شارع. این امر در واقع، به ساقط کردن و فرو افکندن عرف و عقلا برگشت دارد. نه ساقط کردن شارع. در مثل، اگر شارع بگوید: چیزی را که عرف و عقلا به عنوان واسطه و میانجی مبادله، یا حالت ویژه ای از افزایش قیمت را به عنوان توهم، اعتبار کرده اند، نپذیرفته و آنها را از اعتبار ساقط کند، هیچ گاه آنها در نزد عرف از اعتبار ساقط نمی شوند. مگر در صورتی که عرف و عقلا ساقط کردن شارع را بپذیرند.

این بدان خاطر است که اعتبار و ساقط کردن شارع، پیرو مصالح و مفاسد است. در ساقط کردن عنوانهای عرفی و عقلایی، هیچ گونه مصلحتی نهفته نیست؛ بلکه بر آثار و پیامدهای آن عنوانها، مصالح و مفاسدی بار است و بازداری شارع متوجه آثار و پیامدهایی است که بر آنها مفاسد بار باشد. اگر عرف و عقلا بازداری شارع را بپذیرند و بدان عمل کنند، در آن صورت، ممکن است، عنوان خاصی از چیزی ساقط و فرو افکنده شود. در مثل، پاره ای از آثار مال بودن خوک در نزد عرف و عقلا عبارت است از: خوردن، خریدن و فروختن. حال اگر شارع، عرف مردم را از آن امور باز بدارد، در صورتی که عرف مردم به باز داشتن شارع عمل و از آنها پرهیز کنند، ممکن است خوک در نزد عرف مردم از مال بودن فرو افتد. اما اگر عرف و عقلای مخاطب نبی شارع، از اموری که شارع آنان را باز داشته است، نپرهیزند، آن چیزها از آن عنوان فرو نمی افتند.

در مثال قبلی، اگر عرف مخاطب نبی شارع، همچنان گوشت خوک را بخورند، بخرند و بفروشند، خوک در نظر عرف و عقلا از مال بودن فرو نمی افتد.

3. موضوع مورد تحقیق ما (پول) و عنوانهای پیوسته به آن، از نوع دوم و سوم (ب و ج) عنوانهای عرفی است. بنابراین، برای شناختن ماهیت و ویژگیهای آن باید روش ارائه شده در نوع دوم و سوم را به کار بست. آن گاه پول شناخته شده، از دیدگاه اسلامی، موضوع آثار حقوقی و اقتصادی قرار می گیرد. 4. اگر موضوع یا عنوان عرفی در دلیلهای شرع وارد شده باشد، هدف از آن، همان چیزی است که عرف و عقلا از آن می فهمند؛ یعنی همان معنای عرفی و عقلایی، موضوع حکم شرعی قرار می گیرد. از باب مثال، وقتی قرآن می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل، 12)

ای کسانی که گرویده اید، مالهای یک دیگر را میان خودتان به ناشایست و ناروا نخورید.

مراد از واژه (اموال) همان معنایی است که در ذهن عرف و عقلا مرتکز است.

5. اگر در تشخیص و باز شناسی دریافته، مفاهیم مصداقها و نمونه ها، یا موضوع احکام شرعی رفتار و داور عرف حجت باشد، عرف اهل نظر و دقت، مراد است. نه عرف اهل تسامح و تساهل؛ مگر این که شارع آن آسان گیریهای عرفی را بپذیرد.

در این باره امام خمینی می نویسد:

(ان المراد بالعرف فی مقابل العقل لیس هو العرف المسامح... المراد من الاخذ من العرف هو العرف مع دقته فی تشخیص المفاهیم و المصادیق، وان تشخیصه هو المیزان، مقابل تشخیص العقل الدقیق البرهانی... ان الموضوع للاحكام الشرعیة لیس مما یتسامح فیہ العرف بل الموضوع للحکم هو الموضوع العرفی حقیقۀ من غیر تسامح، 13)

مراد از عرف در برابر عقل، عرف اهل تسامح و آسان گیری نیست؛ بلکه مراد عرفی است که در تشخیص و باز شناسی مفهوما و مصداقها، دقیق است و باز شناسی چنین عرفی، میزان در موضوع احکام است. چنین عرفی برابر عقل دقیق برهانی قرار دارد... موضوع احکام شرعی از آنهایی نیست که عرف در آن، آسان گیری و سهل انگاری بکند. بلکه موضوع حکم شرعی، موضوع عرفی حقیقی است؛ بدون این که هیچ گونه آسان گیری و سهل انگاری از سوی عرف انجام گیرد.

6. اگر رفتار و داور عرف در تشخیص و باز شناسی موضوع حکمی نقش داشته باشد، مراد از آن، عرف (لَوْ خَلَّى وَ طَبَعَهُ) است؛ یعنی عرفی که در معرض و عرصه گاه آموز شهبایی، مانند: (مؤمن، باید در دینش احتیاط کند، چونکه دین، برادر مؤمن است، یا هر کس کارهای شبیه ناک از او سرزند، سرانجام غرق در کارهای حرام خواهد شد 14 و...) قرار نگرفته باشد. بنابراین، رفتار چنین عرفی - بما هو عرف مؤمن - برای فقیه حجت نیست. پس عرف جامعه ما که سالها در معرض چنین آموز شهبایی قرار گرفته است، دور است رفتارش در باز شناسی موضوع، بتواند به مقدار کافی برای فقیه گویایی داشته باشد.

7. در شناختن موضوعها و گزاره های عرفی یا ارائه فتوا و احکامی که نیاز به داور عرفی است، فقیه نمی تواند با اندکی فکر و درنگ، بگوید: به نظر عرف مطلب چنین است، یا نظر عرف با این امر سازگار است. در این گونه امور فقیه پیرو نظر و داور عرف است و باید بسیار تلاش ورزد، تا به داور عرفی دقیق عرف و عقلا دست یابد.

بهترین راه و شیوه برای دستیابی به داور عرف و عقلا که برای همه فقیهان حجت باشد، دو امر است:

ییا سازمان آماری پدید آید و با یک بررسی آماری دقیق، آگاهیها و نتیجه های به دست آمده را در اختیار فقیه بگذارد.

ییا با تحلیل و بررسی نمونه های روشن رفتار عرف و عقلا به داور عرف و عقلا دست یابد.

8. نظر و داور عرف و عقلای یک عصر و مکان، در خور گسترش به تمام عصرها و مکانها نیست؛ زیرا اموری ممکن است نزد عرف و عقلای پاره ای از زمانها و مکانها از اهمیت ویژه ای برخوردار باشد. ولی عرف و عقلای دیگر زمانها و مکانها، هیچ گونه اهمیتی به آن ندهند. بنابراین، یک امر عرفی ممکن است نسبت به زمانها و مکانهای گوناگون، فرق داشته باشد.

با توجه به نکته های بالا، اگر بتوانیم معیار و میزان مثلی و قیمی را از نظر عرف و عقلا به گونه ای کشف کنیم که از زمانی به زمان دیگر، یا از مکانی به مکان دیگر تغییر نکند، آن گاه تنها باید در هر عصری دقت شود که آیا نمونه های مثلی و قیمی عصرهای پیشین، تغییر کرده یا هم چنان به حالت پیشین خود مانده است.

به هر حال، تعریفهایی که فقیهان برای مثلی و قیمی ارایه داده اند، هماهنگ با هم نیستند. ما پژوهش و کند و کاو همه سویه و فراگیر درباره مثلی و قیمی انجام داده ایم و سرانجام یکی از آن تعریفها که از سوی فقیهان مورد تأیید قرار گرفته عبارت است از: 15

(هنگامی افراد یک کالا، در نظر عرف و عقلا مثل هم هستند که آنها حاضر باشند، افراد آن را به جای هم بپذیرند و این امر، در صورتی به حقیقت می

پیوندد که ویژگیهای افراد آن کالا به گونه ای باشند که سبب تفاوت رغبت، مطلوبیت و در نتیجه تفاوت در مالیت آنها نگردد.)

با توجه به این تعریف، می توان اظهار داشت: در عصر حاضر پاره ای از پدیده ها و آفریده های طبیعی که در زمانهای پیشین مثلی شمرده می شدند. ممکن است از مثلی بودن خارج شده باشند و در عوض، بسیاری از ساخته ها و فرآورده های کارخانه ها و فرآورده های ماشینی، که در نظر عرف دارای ویژگیهای یکسانی هستند و میزان رغبت عرف نسبت به آنها و مطلوبیت افراد آنها، همسنگ بوده و در پی آن، مالیت یکسانی در نظر عرف دارند. مثلی باشند. این امر بدان جهت است که عرف و عقلا در طول زمان به خاطر پیشرفت علوم و دقت بیش تر در امور جزئی از سهل انگاری و آسان گیریهای خود کاسته و بر دقت خود افزوده است.

در نتیجه ویژگیهایی از چیزهایی که در روزگار پیشین، مورد گرایش و کشش و خوشایندی وی نبوده، خوشایند و مورد گرایش واقع شده است. در نتیجه، پاره ای از چیزها را که در پیش ترها مثلی نمی دانسته است، اکنون مثل هم می داند.

پول: مال مثلی یا قیمی؟ در مثلی بودن پول های کنونی، دو مطلب باید روشن شود: نخست این که این پولها مثلی هستند؟ و دیگر آن که در صورت مثلی بودن در چه ویژگیهایی مثلی هستند؟

برای این که روشن شود که پول مال مثلی است، یا قیمی، یا این که ماهیت سومی دارد، ما از دو جهت این امر را پی گیری می کنیم: یکی با استفاده از نگاه تاریخی به پول، و دیگری از راه تعریفی که برای مثلی صورت گرفته است.

1. مثلی بودن پول براساس نگاه تاریخی به آن: یکی از جستارهایی که لازم است همواره مورد توجه قرار گیرد، علت و شیوه و روش وارد شدن چیز سومی در مبادله هایی که سپسها پول نام گرفت، است.

در زندگی ابتدایی، هر یک از کالاها و خدمات براساس کار و میزان مطلوبیت و خوشایندی که برای افراد داشت، نزد آنان از ارزشهای مبادله ای مختلفی برخوردار بود. ناهمگونی و ناهمسانی ارزشهای مختلف انواع کالاها و خدمات، یکی از دشواریهای بزرگ و اساسی هنگام دادوستدهای پایاپای بود.

بنابراین، به چیزی نیاز بود که در همسان سازی گونه های ارزشهای اقتصادی ناهمگون و ناهمسان به آنها کمک کند.

این امر در صورتی ممکن بود و با این حال، سختیها و دشواریهای مبادله های پایاپای را حل می کرد که واحدهای گوناگون پول، در عرف مثل هم باشند. وگرنه معیار سنجش متفاوت و ناسان می گردید و امکان سنجش ارزش مبادله ای کالاها با ارزش مبادله ای پول از بین می رفت و دشواریها و سختیهای پایاپای، هم چنان باقی می ماند.

همین تحلیل در مورد سایر پولها (فلزی، کاغذی)، نیز به طور کامل صادق است.

هزار ریال، ارزش مبادله ای است که ممکن است در یک کاغذ پاره رنگی خاصی با رقم 1000 ریال ظاهر شود، یا این که در دو قطعه کاغذ پاره دیگر با رقم های 500 ریالی خود را نشان دهد. بنابراین تمام قطعات 1000 ریالی به حسب مقدار ارزش مبادله ای که دارند، مثل هم شمرده می شوند. حتی پول 1000 ریالی با دو قطعه پول کاغذی 500 ریالی از جهت ارزش مبادله ای که دارند، مثل هم هستند.

2. مثلی بودن پول براساس تعریف مالی مثلی: چنانکه گذشت، در ویژگیهایی که کالاها، به حسب و برابر آن ویژگیها، مثل هم به شمار می آیند، هیچ گونه تفاوت و ناسانی وجود ندارد. ویژگیهای همانند در کالاها و چیزهای گوناگون: ویژگیهای نسبی و ذاتی، اگر به گونه ای باشند که گرایش افراد به آنها یکسان باشد و در نتیجه در نظر عرف و مالیت تفاوت نداشته باشند، مثلی شمرده می شوند، وگرنه قیمی هستند.

با بیان بالا، به خوبی آشکار می شود که پول کاغذی امروزی، با همه ویژگیهایی که در گرایش و خوشایندی (مطلوبیت) و در نتیجه در مالیت و ارزش مبادله ای آن اثرگذار باشد، مثلی شمرده می شود، و همه می دانند که صرف یک کاغذ پاره رنگی که برای هیچ کاری مورد استفاده قرار نمی گیرد، هیچ گونه ارزشی ندارد و آنچه در نظر عرف اهمیت دارد، مالیت، ارزش مبادله، و قدرت خرید آن است.

بنابراین هم تمام پولهای کاغذی 1000 تومانی و هم هر قطعه اسکناس 1000 تومانی، با ده قطعه اسکناس 100 تومانی نیز مثل هم هستند، مگر این که ده قطعه اسکناسهای 100 تومانی از نظر خوشایندی با یک عدد اسکناس 1000 تومانی ناسانی پیدا کند، که در این صورت، نمی شود گفت مانند هم هستند؛ ولی این جدایی و ناسانی در نظر عرف، به گونه ای که غیر در خور چشم پوشی باشد، مورد تردید است. شاهد روشن بر مثل هم بودن هر قطعه اسکناس 1000 تومانی با دو قطعه اسکناس 500 تومانی، این است که هر روز هزاران نفر، پولهای درشت، مثل 1000 تومانی را با پولهای دیگر معاوضه می کنند، و به تعبیر عرفی پول را خرد می کنند، بدون آن که بین پول درشت و خرد فرق بگذارند. در حالی که در نظر عرف، نه خرید و فروش انجام گرفته و نه دادوستد دیگری، بلکه عرف این عمل را به عنوان خرید و فروش لغو دانسته و آن را تنها رد و بدل کردن دو ارزش مبادله ای مساوی و تبلور یافته در دو کالا می شمارد که با صرف نظر از آن ارزش مبادله، آن دو کالا هیچ گونه ارزشی ندارند.

بنابر آنچه در تعریف مثلی و تحلیل بالا گذشت، می توان گفت: از نظر عرف و عقلا، پول کاغذی و اسکناس به اعتبار ارزش مبادله ای، مثلی است.

آنچه در این بحث باید به گونه دقیق به آن نگریسته شود، این است که عنوان مثلی، یک عنوان عرفی و عقلایی است، نه شرعی. بنابراین وقتی از این چشم انداز به پول می نگریم، به نظر می آید در طول یک سال (از باب مثال) اگر ارزش دادوستدی پول، دچار کاهش اندکی گردد، یعنی سطح عمومی نرخها، در مثل، در حد دو درصد (2٪) در کشوری همانند ایران افزایش یابد و جامعه با تورمی برابر دو درصد رو به رو گردد، عرف و عقلا این مقدار دگرگونی را در ارزش مبادله ای، سبب فرق نمی دانند و یک اسکناس 1000 تومانی را در پایان یک سال، با شرایط بالا، مثل اسکناس 1000 تومانی ابتدای همان سال می بینند. اما اگر در طول یک سال، سطح عمومی نرخها 50 درصد افزایش یابد، یعنی از ارزش دادوستدی پول 50٪ کاسته شود، آن گاه عرف و عقلا یک اسکناس 1000 تومانی را در پایان یک سال، مانند اسکناس 1000 تومانی ابتدای همان سال نمی شمارد.

بنابراین پول اعتباری امروزی به حسب ارزش مبادله ای و قدرت خرید مثلی است، 16 با پذیرش امور بالا، می توان گفت: دلیل ارائه شده برای ثابت کردن این که پولهای اعتباری، به حسب ارزش مبادله ای و قدرت خرید نمی توانند مثلی به شمار آیند، سست، ناپذیرفتنی و توجیه ناپذیر است.

شایان توجه است که معنای نتیجه گفتار بالا (پول اعتباری امروزی به حسب قدرت خرید و ارزش مبادله، مثلی است) این نیست که بدهیها و مانند آن برابر قاعده (در مثلی، بدهکار، ضامن مثل است) جبران کاهش ارزش پول واجب و لازم باشد؛ زیرا قدرت خرید و ارزش مبادله به دو گونه بررسی و نگرین می شود: اسمی و حقیقی. اگر پول اعتباری، به حسب ارزش و قدرت خرید حقیقی، مثلی به شمار آید، برابر قاعده بالا می توان جبران کاهش ارزش پول را لازم شمرد. وگرنه چنین ادعایی مشکل به نظر می آید.

شرح: ارزش مبادله یا قدرت خرید در پول، به دو گونه بررسی می شود:

الف. ارزش اسمی: اگر ارزش پول را بدون ملاحظه شاخص قیمتها، در نظر بگیرند، یعنی میزان توژم و کاهش ارزش آن را ننگرند و در نظر نگیرند، گفته می شود ارزش اسمی، در مثل، هزار تومان، ارزش اسمی آن، چه توژم وجود داشته یا نداشته باشد، همیشه همان هزار تومان است.

ب. ارزش حقیقی: اگر ارزش پول را با ملاحظه شاخص قیمتها، مورد توجه قرار دهیم، یعنی میزان توژم و کاهش ارزش پول نگرین می شود. گفته می شود ارزش حقیقی، در مثل اگر در طول سال 30٪ توژم داشته باشیم ارزش حقیقی هزار تومان، بعد از یک سال 700 تومان خواهد شد. به دیگر سخن، مجموعه کالاهای مورد نیاز که هر خانوار در ابتدای سال با هزار تومان می تواند بخرد، در پایان سال، همان کالاها را باید با 1300 تومان بخرد.

دلیل دوم: جبران کاهش ارزش پول مصداق ربا: دومین دلیل اساسی برای ناروایی جبران کاهش ارزش پول در بدهیها و مانند آن، عبارت است از ربه رو شدن با ربا، یعنی در نظر این گروه از فقیهان و اندیشمندان اسلامی روا بودن جبران کاهش ارزش پول از نمونه ها و مصداقهای انجام رباست که دلالت دلیلهای چهارگانه بر حرام بودن آن روشن است. این گروه، به برهانها و بیانههای گوناگونی برای روشنگری نظر خود تمسک جستند که به بررسی آنها می پردازیم: 17

1. مقدار زیادتر از ارزش اسمی رباست: اگر در بدهیها و مانند آن بیش از ارزش و مبلغ اسمی، پول پرداخت گردد، مقدار زیادی ربا خواهد بود:

(چیزی را که به عنوان قرض الحسنه داده است، فقط می تواند مثل آن را بگیرد... و اگر بیش از آنچه پرداخته است، به عنوان توژم و کاهش ارزش بگیرد، ربا خواهد بود. او [وام دهنده] به هنگام پرداخت وام، شرط حفظ ارزش و مالیت نکرده و بر یک اصل مسلم در باب وام (مثلاً بمثل) تکیه کرده است، و آن این که آنچه را می گیرد عوض آن را از خود آن بدون کم و زیاد بپردازد. و ضرر از جانب خود وام دهنده است که به حفظ ارزش پول خود توجه نکرده، باید متحمل آن شود. و به عبارت دیگر، او اسکناس را که دارای ارزش است، نه ارزش خاص و معین قرض داده است و باید همان را پس بگیرد. نتیجه این که توژم در چنین وامهایی تأثیر نخواهد گذاشت. 18)

در فراز بالا، مراد از اصطلاح (مثلاً بمثل) آن است که در وام و غیر آن چیز وام داده شده و یا مورد معامله، بدون کمی یا زیادی باید پرداخت گردد. همان گونه که در روایات فراوانی در بابهای ربا و صرف در کتابهای روایی این تعبیر، به همین گونه وارد شده است. 19)

این فراز، دارای نکته های مفیدی است که در آینده نیز مورد بررسی بیش تر قرار خواهد گرفت. اما آنچه در این جا مورد توجه است، این است که: آیا جبران کاهش ارزش پول، هنگامی که ارزش پول کاهش شدید پیدا کند، حتی به یک هزارم پایین بیاید، ربا به شمار می آید؟

ما در ادامه روشن خواهیم کرد که جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا نیست، اما این نتیجه بدان معنی نیست که اگر جبران کاهش ارزش پول ربا نباشد، پس جایز یا واجب خواهد بود؛ زیرا برخلاف آن، ممکن است جبران کاهش ارزش پول به سببها و انگیزه های دیگری روا نباشد.

مراد از جمله (او به هنگام پرداخت وام، شرط حفظ ارزش و مالیت نکرده و...) آن است که در صورتی که وام دهنده شرط کند که هنگام بازپرداخت وام اگر ارزش پول کاهش پیدا کرد، باید بدهکار آن را جبران کند، چنین شرطی بایسته و رواست. همان گونه که عبارت بعدی با این تفسیر ما هماهنگی دارد.

بررسی این فراز را از همین نکته آغاز می کنیم: اگر وام دهنده، شرط حفظ ارزش پول کند، با فرض این که ایشان جبران کاهش ارزش پول را زیادی و ربا می شمارد، این امر بدان معناست که وام دهنده، هنگام وام، زیادی را شرط کرده است و چنین شرطی، از نمونه ها و مصداقهای بارز ربا خواهد بود. اما اگر کاهش ارزش پول شدید باشد و عرف و عقلا در برابر آن از خود واکنش نشان دهد، آیا جبران چنین کاهش در بدهیها و وام، زیادی و ربا به شمار است؟

در نگرین به امور زیر، پاسخ منفی ما را پذیرفتنی و توجیه پذیر خواهد نمود:

1. در بیش تر کتابهای لغت، ربا به معنای (زیادی) آمده است. 20)

(الاصل فیه الزیادة من ربا المال اذا زاد او ارتفع). 21)

معنای ربا در اصل همانا زیادی است، وقتی گفته می شود (ربا المال) یعنی مال زیاد شد و رشد نمود.

در قرآن نیز به همین معنی در چندین آیه به کار برده شده است: مانند آیه شریفه: (يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ) 22) برای تعیین حد ربا از نظر اصطلاحی و شرعی، در بین مذهبهای اسلامی و حتی عالمان هر مذهبی اختلاف وجود دارد. هر یک حدی را برای ربا که برگرفته از دلیلهای شرعی مورد نظرشان بوده است، بیان کرده اند. ریشه اصلی اختلافها بین مذهبهای گوناگون اسلامی، ناشی از اختلاف منابع استنباط و روش استنباط از منابع است. پاره ای از مذهبها، در استنباط و استخراج احکام فقهی و موضوعهای شرعی فقط از چهار منبع: کتاب، سنت، عقل و اجماع استفاده می کنند. پاره ای از فرقه های اسلامی، تنها به ظاهر آیات و روایات چنگ می زنند و پاره ای دیگر، دایره استنباط و استخراج را از منابع چهارگانه گسترده تر گرفته، و از مثل قیاس، حتی اگر منصوص العلة نباشد، استفاده فراوانی در کشف احکام فقهی و موضوعهای شرعی می کنند. همچنین علمای هر مذهبی، برداشتهای گوناگونی از دلیلهای شرعی که در مورد ربا وارد شده است، داشته اند که سبب پیدایش دیدگاه های گوناگون در تعیین حد ربا شده است.

با تمام این اختلافها، تعریف ربای قرضی، کم و بیش، مورد اتفاق همه است، همان گونه که گفته شده است:

(هرگونه زیادی که در قرض شرط شود. حال آن زیادی عین و کالا باشد. مثل ده درهم در برابر دوازده درهم یا عمل باشد. مانند ده درهم در برابر ده درهم و دوختن لباسی یا سود بردن باشد. همانند ده درهم در برابر ده درهم و بهره از کالایی که نزد وام دهنده به رهن گذاشته است. یا آن که زیادی صفت باشد. مانند این که شرط کند در برابر کالای کهنه قرض داده شده. تازه آن را دریافت کند. در ربای قرضی فرقی بین کالاهای مکمل، موزون، معدود و مشاهد نیست.)²³

2. چنان که خواهد آمد. بسیاری از فقیهان و دانش پژوهان با تکیه بر نظر و دید عرف. جبران کاهش ارزش پول را زیادی و ربا نمی شمارند. بلکه بازپرداخت همان چیزی می شمارند که هنگام وام دریافت شده بود.

3. در اموری که نیاز به داوری عرف است. با اندکی درنگ یا با پرسش از چند نفر. نمی توان داوری بی گمان و بی چون و چرا را به عرف نسبت داد. بلکه در این گونه امور فقیه و غیر فقیه پیرو نظر و داوری عرف است و باید با تلاش فراوان به داوری دقیق عرف و عقلا دست یازد.

عرف و عقلا در دادوستدهای خود با پول. کانون توجه خود را روی ارزش دادوستدی و قدرت خرید آن. قرار می دهند. نه روی ارزش مصرفی یا عدد و رقم آن. زیرا تنها ارزش دادوستدی پول در نظر عرف اهمیت دارد. و بازتابهای عرف نیز. در برابر ارزش دادوستدی آن است. وقتی مردم پیش بینی کنند که نرخها بالا خواهد رفت و ارزش پول آنها کاهش پیدا خواهد کرد. برای نگهداری ارزش پول و جلوگیری از کاهش دارایی خود دست به کارهایی خواهد زد. اتحادیه های کارگری برای جلوگیری از کاهش درآمد واقعی اعضای خود دستمزدهای بالاتری را طلب می کنند. و در هر موردی که ممکن باشد. افزایش خود به خودی دستمزدها و نرخها. به تناسب افزایش هزینه زندگی در قراردادهای دو جانبه گنجانده می شود. مردم خریدهای آینده خود را زودتر انجام می دهند. یا دارایی نقدی خود را برای نگهداری و جلوگیری از کاهش آن. به کالاهای با دوام مانند زمین و... تبدیل می کنند. همچنین میزان قرض الحسنه ها به شدت کاهش پیدا می کند و...

همه این کارها را عرف و عقلا در جو توڑ می از آن رو انجام می دهند که ارزش دارایی نقدی آنان کاهش پیدا نکند.

اگر بپذیریم که ارزش دارایی نقدی کسی کاهش پیدا کرده است. جبران آن. زیادی به شمار نمی آید. بلکه برطرف کردن کاستی آن است. نه افزودن چیزی بر آن. کسی که کاهش ارزش دارایی نقدی را درک کند. اگر آن کاهش و کاستی. جبران گردد. هیچ گاه نمی گوید بر آن دارایی چیزی افزوده شد. بنابراین. چون در جبران کاهش ارزش پول مازاد صدق نمی کند. ربا هم نخواهد بود.

2. پول کالای با ارزش است. نه سند: اگر پول اسکناس را سند و همانند چک تضمینی بدانیم. یا این که عین ارزش و قیمت بدانیم. جبران کاهش ارزش پول با مشکل ربا روبه رو نخواهد شد. ولی اگر آن را کالای با ارزش بدانیم. جبران کاهش پول از نمونه های ربای حرام خواهد بود:²⁴

(اسکناس کالایی است ارزش دار. نهایت ارزشش اعتباری است... این پول. دارای ارزش و حامل ارزش است... از نظر عرفی روشن است که پول ارزش دار است. نه عین ارزش. یعنی این که پول حامل ارزش است نه ارزش مجسم. پس مطلب منحصر می شود به تفسیر دوم. یعنی پول کالایی است بهادار و اگر این طور شد. مشکل ربا حل نمی شود.)²⁵

در بررسی این دیدگاه. نکته های زیر باید در نظر گرفته شود:

اصطلاح کالا. یک اصطلاح شرعی نیست. تا مفهوم آن را در دلایل شرعی جست وجو کنیم. بلکه یک اصطلاح اقتصادی است و در اقتصاد نیز. برای کالا. عمومی و خصوصی. قاعده ای ارایه داده اند که برابر آن. پولهای جاری کالای خصوصی شمرده می شود. زیرا در ادبیات اقتصادی. کالا را به دو قسمت تقسیم می کنند: کالای عمومی و کالای خصوصی. در شرح هر یک اقتصاددانان می گویند:

(برای این که یک کالا یا خدمت. از طریق بازار. عرضه و تقاضا گردد. لازم است که در ماهیت کالا. اصل تفکیک و رقابت پذیری وجود داشته باشد. زمانی بازار می تواند عمل کند که اصل تفکیک پذیری کاربرد داشته باشد. یعنی اگر شخص (الف) کالایی را برای مصرف خریداری کرده. و در ازای آن پرداخت می کند. شخص (ب) که پرداختی نکرده است. از بهره مندی فایده آن کالا محروم می گردد. به عبارت دیگر. افزایش یک واحد از کالا در مصرف یک شخص. همراه با کاهش یک واحد در مصرف دیگری می باشد.

رقابت پذیری کالا. یا خدمت. نیز تکمیل کننده شرایط وجود یک کالای خصوصی در بازار می باشد. مصرف کنندگان یک کالا. یا خدمت خصوصی. با افزایش قیمت در بازار. گروهی از متقاضیان را که فایده نهایی کم تر می برند. از بازار خارج می کنند. تا بتوانند از طریق این رقابت. منافع کالا یا خدمت را به خود تخصیص دهند. برای کالاهای خصوصی. مانند: لباس. منزل. اتومبیل و بسیاری دیگر از کالاها و خدمات. چنین بازاری وجود دارد. چون در صورت پرداخت بهای آنها. فایده حاصل از این کالاها و خدمات می تواند در اختیار افراد خاصی قرار گیرد. منافع چنین کالاهایی قابل تفکیک بوده. در اختیار گرفتن آنها احتیاج به رقابت دارد. در نتیجه. دو خاصیت: (قابلیت تفکیک پذیری و قابلیت رقابت) در خرید یک کالا. شرایط لازم برای عملکرد بازار هستند.

در نقطه مقابل. دسته ای دیگر از کالاها و خدمات وجود دارند که رقابت پذیر نبوده. استفاده شخص (الف) باعث کاهش مقدار کالا یا خدمات قابل استفاده برای شخص (ب) نمی گردد. به عبارت دیگر. هزینه عرضه مقدار ثابت از کالا برای شخص دیگر صفر می باشد. همچنین تفکیک منافع کالا یا خدمت و یا تخصیص آن به شخص یا افراد مورد نظر. عملی نبوده. و یا با هزینه ای قابل ملاحظه ممکن می گردد. چنین کالا و یا خدمتی را. کالای عمومی می خوانند. مانند: برنامه های تلویزیون که به طور همزمان می تواند مورد استفاده قرار گرفته. استفاده یک نفر اضافی. کاهش مصرف دیگران را به دنبال نخواهد داشت.)²⁶

حال وقتی پول رایج را مورد بررسی قرار می دهیم. یقین پیدا می کنیم که پول. هر دو ویژگی کالای خصوصی را داراست. یعنی هم (اصل تفکیک پذیری) و هم (اصل رقابت پذیری) در مورد آن مصداق دارد. بنابراین پولهای گوناگون. از نمونه ها و مصداقهای روشن مال و کالای خصوصی هستند.

اما با این همه. فرقهای اساسی بین پولهای جاری و دیگر کالاها وجود دارد که از یکی دانستن پول و کالا باز می دارد. در نتیجه. یکی دانستن حکم به کارگیری آنها را با تردید جدی رو به رو می کند. چرا که با شبهه قیاس باطل. روبه رو خواهد شد.

برای روشن شدن جُستار و نکته بالا. به پاره ای فرقهای پولهای جاری و کالا اشاره می شود:

1. پول سه وظیفه: معیار سنجش، واسطه در مبادله و ذخیره ارزش را بر عهده دارد. اما سایر کالاها چنین نیستند.

2. پولهای جاری، تنها دارای ارزش دادوستد و قدرت خریدند و همین امر نیز عنصر تشکیل دهنده ماهیت و ماندگاری آن است. اما کالاهای دیگر، افزون بر ارزش دادوستدی، دارای ارزش مصرفی هستند. به گونه ای که ارزش دادوستدی آن عنصر تشکیل دهنده ماهیت و ماندگاری کالا نیست. یعنی اگر ارزش دادوستدی کالا به صفر برسد، اسم آن، در حقیقت، بر آن کالا صدق می کند و کالا فایده وسود و بهره مصرف خود را خواهد داشت. برخلاف پول جاری که اگر ارزش دادوستدی آن به صفر برسد، عنوان پول خواهد داشت نه هیچ گونه ارزش مصرفی.

3. کالاها خوشایندی و شایستگی استقلالی و ذاتی دارند. اما پولهای جاری تنها خوشایندی و شایستگی طریقی و آلی دارند.

فرقهای بالا، نشان می دهد که مسأله روا، یا ناروایی جبران کاهش ارزش پول، با این ملاک که پول عین ارزش باشد، یا کالای با ارزش، حل شدنی نیست و باید در جست وجوی دلایلی دیگر برای روایی، یا ناروایی چنین مسأله ای بود.

3. پولهای اعتباری ارزش مستقل دارند: چون پولهای اعتباری رایج دارای ارزش اعتباری مستقل هستند. باید در بدهیها و دیگر روابط پولی، ارزش اسمی مستقل آن را ملاک قرار داد. نه قدرت خرید پول را وگرنه با انجام ربای حرام، روبه رو خواهیم شد. 27

آقای محمد فاضل لنکرانی، از مراجع تقلید، در پاسخ فتوایی که از ایشان حکم جواز جبران کاهش ارزش پول رایج در بدهیها، خواسته شده بود، نوشته است:

(پول رایج روز، گرچه دارای ارزش اعتباری است، ولی ارزش اعتباری مستقل دارد و ارزش اعتباری آن ارتباطی به قدرت خرید ندارد. به عبارت دیگر، پول، گرچه از نظر مصرف استقلال ندارد، به خلاف کالا، ولی از نظر ارزش اصالت دارد. به نحوی که ارزش اشیا دیگر، با آن معلوم می شود. البته این ارزش تا زمانی است که اعتبار همراه آن است و اما کالاهایی که با پول معامله می شوند، ارزش آنها با مقایسه با پول مطرح است و از این جهت، این معنا مورد بحث است که در قیمیات مضمونه با تفاوت قیمت سوقیه، آیا قیمت یوم الضمان ملاک است، یا قیمت یوم التلف و یا قیمت یوم الالداء؟ و اعتبار نیز با این معنی مساعد است. زیرا اگر کسی یک سال قبل صد تومان مدیون باشد، نمی توان به اعتبار ارزانی و گرانی هر روز مقدار دین را تعیین نمود، به طوری که یک روز صد تومان بدهکار باشد و روز دیگر دویست تومان و روز سوم صدوپنجاه تومان، و نیز لازم می آید نوعاً ربای قرضی تحقق پیدا نکند. زیرا که قدرت خرید هزار تومان قرض از هنگام آن، با قدرت خرید هزاروپانصد تومان هنگام ادای دین مساوی است، والتزام به این معنا جایز نیست.) 28

این برهان با چند محور زیر روشن می گردد:

1. پول رایج، دارای ارزش اعتباری مستقل است.

2. بین ارزش اعتباری پول و قدرت خرید آن، هیچ ارتباطی وجود ندارد.

3. پول معیار ارزش اشیا و کالاهاست.

4. اگر در بدهیها و وام قدرت خرید ملاک باشد، نوعاً موضوعی برای ربای قرضی باقی نمی ماند.

5. مقدار دین در زمانهای گوناگون نمی تواند ناسان باشد.

با درنگریستن امور زیر و در نظر گرفتن آنها، جستارهای بالا، مورد بررسی قرار می گیرد:

نخست آن که: در درستی مطلب اول و سوم، تردیدی نیست.

دو دیگر: مطلب دوم استوار نیست: زیرا پیش از این روشن شد که ارزش پول، چیزی غیر از قدرت خرید آن نیست.

سه دیگر: در پای درس بزرگان آموختیم که احکام تابع موضوعاتشان هستند: یعنی اگر احکام شرعی به گونه قضایای حقیقی وضع گردد، هر گاه موضوع آنها در خارج موجود شود، به پیروی از به حقیقت پیوستن موضوع حکم آن نیز فعلیت پیدا می کند و ربا نیز چنین است: یعنی اگر موضوع ربا در خارج، جامه عمل پوشید و به وقوع پیوست، حکم حرام بودن آن نیز فعلیت پیدا می کند. وگرنه حرمتی نخواهد بود. اگر ما بتوانیم در روابط مالی و اقتصادی، روش و نظامی را بنیان بگذاریم که مردم به گونه طبیعی به ربا آلوده نگردند، و موضوع ربای قرضی در خارج جامه عمل نپوشد، این امر نه این که بد نیست، بلکه بسیار نیکو و پسندیده است.

چهار دیگر: اگر قدرت خرید حقیقی پول، ملاک بازپرداخت در بدهیها و وام باشد، مقدار حقیقی آن در زمانهای گوناگون، همان است که هنگام تحقق دین پرداخت شده است و آن هم با استفاده از نمودارها و شاخصهای قیمت روشن می شود و اگر چه اختلافی در بین دو سوی بروز کند، با مصالحه مشکل درخور حل است.

شماری از فقیهان اهل سنت، دلایلی دیگری برای ثابت کردن این مطلب: جبران کاهش ارزش پول، مصداق رباست، ارائه داده اند که مورد بررسی قرار می گیرد.

4. زیادتر از ارزش اسمی مصداق سود، در نتیجه رباست:

گفتارشان بدین گونه ارائه گردید:

(جبران کاهش ارزش پول در قراردادی همانند قرض، هنگام افزایش قیمتها، سبب می شود که وام گیرنده، بیش از آن چیزی را که به عنوان قرض دریافت کرده بود، به وام دهنده پرداخت کند. این زیادی، سود و رباست که برابر روایت پیامبر (ص) مورد نهی واقع شده است. علی (ع) از رسول الله (ص) نقل می کند: هر وامی که به سودی برای وام دهنده بینجامد رباست.) 29

در رد سخن: (جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا محسوب می شود) به اندازه لازم سخن گفته شد که برای رد سخن یاد شده، بسنده است و از تکرار آن خودداری می شود.

5. تورّم پدید آمده نوپیدا نیست: در کتاب (ربط الحقوق والتزامات الأجله بتغیر الاسعار) آمده است:

(تورم و کاهش ارزش پول، پدیده نوپیدا نیست، بلکه از ابتدای وجود پول وجود داشت. با وجود آن، فقیهان هرگونه زیادی بر اصل را با دانسته اند.) 30
این سخن، سست است، به چند دلیل:

1. پیش از این یادآور شدیم: جبران کاهش ارزش پول، به طور کلی زیادی به شمار نمی آید.

2. در ویژه تورم در صدر اسلام، پژوهشهای همه سویه و فراگیری انجام گرفته است که چکیده آن در قالب چند پرسش و پاسخ عبارت است از: 31
الف. آیا قیمت‌های نسبی در صدر اسلام نوسان محسوس پیدا می کرد؟

ب. آیا سطح عمومی قیمت‌ها در صدر اسلام افزایش می یافت؟ به تعبیر امروز، آیا اقتصاد آن زمان دچار تورم می شد؟

ج. در صورت وجود تورم، آیا در کوتاه مدت اتفاق می افتاد یا در بلند مدت نیز جریان تورم ادامه می یافت؟

د. میزان و شدت نوسان قیمت‌ها چگونه بود؟

هـ. واکنش عرف در مورد افزایش قیمت‌ها، پرداخت قرض، بازپرداخت بدهی‌ها، جبران کاهش ارزش پول و... چگونه بود؟

پاسخ مثبت پرسش اول و دوم به گونه روشن، در تحقیقی که در مجله فقه (کاوشی نو در فقه) آمده است، ارائه گردید. از آن تحقیق نیز، پاسخ سه پرسش دیگر، بدین گونه نتیجه گرفته می شود:

در پاسخ به پرسش سوم می توان گفت: به یقین می دانیم: تورم در کوتاه مدت رخ می داده، اما داوری در مورد این که آیا تورم در بلند مدت نیز ادامه پیدا می کرده، با توجه به منابع روایی و تاریخی کاری مشکل به نظر می رسد؛ بلکه می توان شاهد‌ها و نشانه‌هایی ارائه کرد که تورم شدید، به گونه ای که عرف آن زمان در برابر آن در رفتارهای اقتصادی از خود واکنش آشکار نشان دهد، رخ نمی داده است. این شاهد‌ها عبارتند از:

الف. تورم زمانی معنی پیدا می کند که کالاها در دادوستدها با پول رد و بدل گردد؛ زیرا تورم چیزی جز کاهش ارزش پول نیست. بخش بزرگ دادوستدهای مردم در صدر اسلام، کالا به کالا بود. اگر جریان تورم ادامه پیدا می کرد به مرور رد و بدل کالا با پول، جای خود را به رد و بدل کالا با کالا می داد و این امر، بی گمان، از ادامه تورم جلوگیری می کرد. یا میزان آن را در بلند مدت کاهش می داد.

ب. جریان آزاد تجاری بین عربستان و ایران و روم، بویژه بعد از فتح سرزمینهای ایران و روم، از آغاز دهه دوم هجری، هرگونه افزایش تقاضا و درخواست کالایی را نسبت به عرضه آنها از راه واردات آن کالاها پاسخ می داد. بویژه این پاسخ در بلند مدت، با در نظر گرفتن این که پولهای جاری در صدر اسلام، همان درهم و دینارهای ایرانی و رومی بودند، بسیار اثرگذار نمایان می شد.

ج. اگر ارزش درهم و دینار کاهش پیدا می کرد، با توجه به هزینه اندک ذوب آنها، که در حد یک درصد بود، افراد به خلاف خطر احتمالی، دست به کار ذوب و تبدیل آنها به شمش و جواهرات زینت می شدند و این امر، در بلند مدت از حجم پول می کاست، در نتیجه، تورم در بلند مدت تعدیل و کنترل می شد.

د. بخشی از کاهش ارزش پول، ناشی از تغییر در وزن و عیار آنها بود. با کاهش وزن و عیار سکه های درهم و دینار، امکان افزایش حجم سکه های درهم و دینار افزایش می یافت. و با افزایش حجم پول، ارزش آن پایین می آمد، اما بعد از اندک زمانی، مردم متوجه کاهش وزن و عیار درهم و دینارهای سکه زده می شدند و چون داد و ستدها با درهم و دینار سکه زده شده، به صورت وزنی انجام می گرفت، از این روی مردم در دادوستدهای خود مقدار طلا و نقره موجود در درهم و دینار سکه زده شده را با در نظر گرفتن عیار آنها، در نظر می گرفتند و در نتیجه، اثرگذاری افزایش صوری حجم درهم و دینار سکه زده شده را بر سطح قیمت‌ها، در بلند مدت، خنثی می کردند.

هـ. سازوکار ترازسازی (مکانیسم تعدیل) بین حجم پول درهم و دینار و هزینه بیرون آوردن (استخراج) و سکه زدن، از افزایش حجم بی رویه آنها باز می داشت. بیرون آوردن طلا و نقره از معدن‌ها، همیشه بسیار مشکل و پر هزینه بود. اگر حجم پول افزایش زیاد پیدا می کرد، ارزش آن با کاهش روبه رو می شد، افزون بر احتمال ذوب و تبدیل آن به زیور آلات بیرون آوردن طلا و نقره و سکه زدن آنها، با هزینه زیاد، به سود نبود و روند بیرون آوردن آنها رو به نزول می گذاشت. این امر در بلند مدت، تعدیل لازم را بین حجم پول و کالاهای درخور رد و بدل را به وجود می آورد؛ در نتیجه، از کاهش ارزش پول در بلند مدت، خود به خود جلوگیری می شد.

البته چنانچه گفته آمد، ثابت کردن روی دادن تورم در بلند مدت، خود دلیل روشن و قوی نیاز دارد و شاهد‌هایی که ما بر نبود تورم درخور توجه، در بلند مدت برای عصر تشریح ذکر کردیم، حتی اگر پذیرفته نشود، نمی توان ادعای تورم بلند مدت در صدر اسلام کرد.

در مورد پاسخ پرسش چهارم، باید گفت: تورم را در اقتصاد امروزی به خفیف، شدید و بسیار شدید تقسیم می کنند. ملاک درخور پذیرش همگان برای تورم وجود ندارد و برابر زمانها، مکانها و عرفهای گوناگون، ناسان و گونه گون است. به همین جهت باز شناخت نوع تورم، سهل نیست. به یقین چنین داوری، درباره نوع تورم واقع شده در صدر اسلام، امری بسیار مشکل است. و با توجه به جستارها و بررسیهای پیشین، آنچه یقینی است، روی دادن تورم خفیف و شاید در پاره ای موردها، در کوتاه مدت، تورم شدید نیز اتفاق افتاده باشد.

پاسخ پرسش پنجم: از پاره ای روایات و نقلهای تاریخی بر می آید که تورم، به اندازه ای بود که مردم هم متوجه اصل پدیداری وقوع تورم بودند. و هم کم و بیش، پیامدهای منفی آن را درک می کردند. به همین خاطر از رسول خدا (ص) درخواست می کردند که کالاها را نرخ گذاری کند. اما میزان اثرگذاری تورم‌های واقع شده در اقتصاد به اندازه ای بوده باشد که در رفتار اقتصادی عرف آن روز را در پرداخت قرض به دیگران، باز پرداخت دیگر بدهیها، جبران کاهش ارزش پول و... اثرگذارده باشد. جای تردید جدی است. از دلایلی موجود چنین آثاری به دست نمی آید.

البته این گفتار به هیچ روی، به این معنی نیست که عرف آن عصر، در برابر افزایش شدید قیمت از خود بازتابهای بالا را نشان نمی داد. بلکه نخست آن که: دلایلی دالالت بر تورم شدید در بلند مدت ندارند و دو دیگر: از تورم واقع در کوتاه مدت نیز امور فوق را نمی توان کشف کرد.

بنابراین، توّرم و کاهش ارزش پول، رویداد جدیدی نیست و در پولهای طلا و نقره نیز اتفاق افتاده است و اقتصاد صدر اسلام هم دچار آن بود. اما در صدر اسلام، توّرم پدیده بلند مدّت و همیشگی نبود، بلکه رویداد کوتاه مدّت بود. در پاره ای از منابع آمده: در زمان ابو یوسف، از علمای قرن دوم اهل سنت، ارزش پول نسبت به دوران خلفای راشدین، تنها 15٪ کاهش پیدا کرده بود. 32

روشن است این مقدار کاهش ارزش پول در طول نزدیک دو قرن، به هیچ روی، با کاهش ارزش پولهای اعتباری، در خور سنجش نیست.

3. ابویوسف، جبران کاهش ارزش پول را لازم می دانست. 33 بنابراین، ادعای این که فقیهان آن را با می دانستند، صحیح نیست.

4. هنگامی که پولهای اعتباری به رد و بدلها راه یافت، توّرمهای پیاپی و همیشگی و با نرخهای شدید، پدیدار گشت، به گونه ای که عرف و عقلا برای جبران آن از خود واکنش نشان دادند و دست به کارهای گوناگون زدند. اما کاهش ارزش پول، طلا و نقره بدان گونه نبود که عرف و عقلا را وادارد که برای جبران آن از خود واکنش نشان دهند و به کارهای جدی روی آورند. افزون بر این، چه بسا طلا و نقره به جهت دارا بودن ارزش مصرفی و کاربردی و پاره ای ویژگیهای دیگر، زمینه چنین واکنشی را از سوی عرف و عقلا از بین می برد و آنان پرداخت مقدار اسمی را در طلا و نقره ادای دین به گونه کامل می شمردند. ولی چنین داوری را در مورد پولهای فعلی نداشته باشند.

دلیل سوم: زیان وارد شده، خارج از اراده بدهکار است: زیانی که از توّرم سرچشمه گرفته باشد، نتیجه وام و یا فعل بدهکار نیست، بلکه خارج از اراده و قدرت اوست، مثل این که پول وام داده نمی شد و در صندوقی ذخیره می گردید و ارزش آن کاهش پیدا می کرد، بنابراین چرا باید بدهکار را وادار به جبران زیانی بکنیم که هیچ نقشی در پدید آمدن آن نداشته است. روشن است که چنین امری از سوی شرع پسندیده نیست. 34 این دلیل، در رد برهان کسانی که از (قاعده لاضرر) برای ثابت کردن بایستگی جبران کاهش ارزش پول استفاده کرده اند، کافی است. اما قاعده لاضرر، ناظر به این گونه زیانها نیست، تا جهت نفی آنها به این قاعده تمسک شود. چون این قاعده مورد استناد شماری از صاحب نظران دیگر نیز قرار گرفته بایسته است، اندکی درباره آن به بحث بپردازیم.

در نفی ضرر و زیان، روایات فراوانی وارد شده است که هر اهل نظر و پژوهشی، با پذیرش وثاقت پاره ای از آنها، به مفاد روایات، گردن خواهد نهاد. مانند: (لاضرر و لاضرر.)

(لاضرر و لاضرر علی مؤمن.)

(لاضرر ولاضرار فی الاسلام.)

(من ضار مسلماً فلیس منا ولسنا منه.)

و... 35

ضرر یک امر عرفی و به معنای کاستی در مال و جان و در برابر سود است.

آنچه از این روایتها دریافت می شود آن است که ضرر و زیان بر جان و مال مردم، کاری زشت و حرام و در اسلام مورد نهی قرار گرفته است. بنابراین، اگر کسی به دیگری زیانی وارد کند، یعنی در مال یا بدن او کاستی و زخمی پدید آورد، برابر این دسته از روایات، کار حرامی انجام داده و بر اساس دلیلهای ضمان، ضرر رساننده ضامن کاستی و ضرری خواهد بود. که وارد کرده است، بنابراین، ضرری که به گونه مباشرت یا به گونه سببیت از کسی به مال یا جان فردی وارد شود، حرام است و زیان رساننده ضامن خواهد بود.

اما سه مورد زیر از معنی و مفهوم این گونه روایتها بیرون است:

1. اگر زیانی به کسی رو کند و دیگری بتواند آن زیان را از او برگرداند، از معنی و مفهوم این روایات، نمی توان استفاده نمود که بر گرداندن زیان از شخصی که زیان به او روی آورده، واجب و لازم باشد. در مثل اگر خانه کسی با آتش سوزی یا سیل رو به رو گردد، این روایات دلالت ندارد بر این که واجب است بر دیگران که آتش یا سیل را مهار کنند و از نابودی خانه و زندگی دیگری جلو بگیرند.

2. اگر مال شخصی نزد فردی به امانت یا برابر قرارداد شرعی به مدّت و آمدی روشن قرار گیرد، ولی در این مدّت، کاستی بر مال وارد گردد، از معنی و مفهوم این روایات، واجب بودن جبران کاستی استفاده نمی شود. مگر آن که شخصی که مال نزد اوست به گونه مباشرت یا سبب، در کاستی مال نقش داشته باشد.

3. از آنچه در این بحث گذشت، می توان ادعا کرد: اگر شخصی پولی را برابر قرارداد شرعی، یا به امانت در اختیار فردی قرار بدهد و ارزش و قدرت خرید پول او کاهش یابد، از این روایات نمی توان استفاده کرد که جبران میزان کاهش ارزش و قدرت خرید پول، بر وی واجب و لازم خواهد بود. زیرا فردی که پول نزد او قرار گرفته، هیچ گونه نقشی، نه به گونه مباشر و نه سبب در کاهش ارزش پول ندارد.

بنابراین، برای بایستگی جبران کاهش ارزش پول، نمی توان از این دلیل بهره جست.

دلیل چهارم: خلاف عدل و داد: هر چند قاعده عدل و داد از قاعده های اساسی شریعت اسلامی است، ولی باید درنگ کرد و نگریست: آیا زیانی که

بستانکار با آن رو به رو شده، بر بدهکار بار کنیم عادلانه تر است؟ بی گمان چنین نیست. بنابراین، جبران کاهش ارزش پول، روا نیست. 36

در جواب این سخن می توان گفت: مسأله ما بر مدار ادای حق صاحب حق است و در بدهیها، بی گمان باید به عدل و داد رفتار کرد و مسأله مورد بحث ما، بر مدار زیان بر بستانکار یا بدهکار نیست، بلکه فقیهان جهت نگهداشت قاعده عدل و داد گفته اند: اگر کالایی وام داده شود، یا غصب گردد و یا گونه های دیگر دین، اتفاق افتد و آن کالا نابود گردد، اگر قیمی است باید قیمت آن را و اگر مثلی است باید مثل آن، به عنوان جایگزین و برای نگهداشت قاعده عدل و داد، پرداخت گردد قاعده مثلی و قیمی، در واقع قاعده عرفی نگهداشت قاعده اساسی عدل و داد است، آنان که مدعی بایستگی جبران کاهش ارزش پول هستند، می گویند: عمل به این امر، تنها مصداق عدل و داد است و هیچ گونه بار کردن زیان روی کرده بر بستانکار بر بدهکار نیست.

دلیل پنجم: دلیلهای نقلی: اگر دلیلهای ارائه شده در ناروا بودن جبران کاهش ارزش پول، کافی نباشد، برهانهای اجتهادی را که شماری بر روایی و یا بیستگی جبران کاهش ارزش پول ارائه داده اند نیز، درست نیستند؛ زیرا دلیل نقلی معتبر از معصوم (ع) داریم که به گونه ویژه دلالت بر ناروایی و جایز نبودن جبران کاهش ارزش پول دارد. بنابراین هر کس این روایت نقلی را رها سازد و در پی اجتهاد بر خلاف آن باشد، اجتهاد در برابر نص خواهد بود. روشن است که چنین اجتهادی، باطل است.

آقای سید کاظم حائری، در پاسخ پرسش (حکم وام با احتساب نرخ تورّم چیست؟ و دلیل آن کدام است؟) می نویسد:
(گرفتن وام، با احتساب نرخ تورّم جائز نیست. دلیل آن ذیل موثقه اسحاق بن عمار است که در فرض تغییر قیمت دینار وارد شده و آن ذیل این است: (و ان اخذ دنانیر و لیس له دراهم عنده فدنانیره علیه یاخذها و برؤوس ها متی شاء.) 37
متن کامل حدیث عبارت است از:

(عن اسحاق بن عمار قال: قلت لابی ابراهیم (ع): الرجل یکون له علی الرجل الدنانیر فیأخذ منه دراهم، ثم یتغیر السعیر، قال: فبی له علی السعیر الذی أخذها یومئذٍ، وان أخذ دنانیر و لیس له دراهم عنده فدنانیره علیه یاخذها برؤوس ها متی شاء.) 38

اسحاق بن عمار به امام موسی بن جعفر (ع) می گوید: کسی دینارهایی از دیگری طلبکار است، سپس به جای دینار، از او درهم هایی می گیرد، آن گاه قیمت تغییر می کند.

حضرت فرمود: او به قیمت روزی که گرفته است حق دارد و اگر درهم ندارد، حق خود را، تنها به همان مقداری که طلب دارد، به دینار می گیرد.

این برداشت از روایت، به نظر می رسد که درست نباشد؛ زیرا:

1. مراد از (یتغیر السعیر) دگرگونی قیمت دینار نیست، بلکه - چنان که علامه مجلسی در ملاذ الاخیار نوشته است، مراد دگرگونی قیمت درهم است.
 2. مفهوم حدیث این است: بستانکار، به جای دینارهایی که از بدهکار می خواست، علی الحساب، مقداری درهم دریافت می کند. پس از آن، قیمت درهم تغییر می کند، هنگام تسویه حساب از امام (ع) درباره چگونگی تسویه حساب می پرسد.
 3. حضرت می فرماید: رابطه قیمتی درهم و دینار را براساس روزی که درهم دریافت کرده، در نظر بگیرد و به دینار محاسبه کند و آن را دریافت بدارد.
 3. در روایت نیامده است که قیمت دینار (با فرض این که بپذیریم مراد تغییر قیمت دینار است، نه درهم) افزایش یافته یا کاهش، و اگر قیمت دینار کاهش یافته باشد و امام بفرماید: قیمت دینار را براساس رابطه قیمتی دینار و درهم روزی را که دینار را دریافت کردی محاسبه کن، این گفتار، دلیل برای جایز بودن جبران کاهش ارزش پول می شود نه دلیل برای جایز نبودن.
- اگر روایت بالا، از جهت سند و دلالت هیچ اشکالی نداشته باشد و بپذیریم که مراد از (یتغیر السعیر) تغییر قیمت دینار باشد و همچنین بتوان از آن روایت عدم جواز جبران کاهش ارزش درهم و دینار را استفاده نمود، به چه دلیلی می توان گفت: این حکم در مورد پولهای اعتباری امروزی که در ماهیت با درهم و دینار فرقی و ناسانهای فراوانی دارند، جاری است. هیچ دلیلی جز قیاس انگاشته نمی شود، در حالی که باطل بودن قیاس از مقوله های روشن و بی گفتم وگویی فقه مذهب شیعه است.

اینها، مهم ترین دلیلهایی بود که برای جایز نبودن جبران کاهش ارزش پول ارائه شده است، با بررسی این دلایلی می توان اظهار داشت: این دلایلی برای ثابت کردن مدعا کافی نیستند و طرفداران این نظریه می بایست در پی دلیلهای قوی تری باشند.

پیامدهای فقهی اقتصاد این نظریه

با چشم پوشی از این که این نظریه مورد تأیید ما باشد یا نباشد، با بر شمردن موردهای بسیار، در سطح خرد و کلان، آثار و پیامدهای فقهی و اقتصادی نظریه حاضر بررسی می شود:

1. هر روز هزاران نفر، مؤسسه و بانک با طرفهای خود، میلیاردها تومان، از باب وام، یا بازپرداخت وام، رد و بدل می کنند. اگر در مدت وام، ارزش پولهای وام داده شده، به گونه چشمگیری کاهش پیدا کند، در مثل ارزش پول در مدت وام ده برابر پایین بیاید به دیگر سخن، تورّم و کاهش ارزش پول 1000٪ برسد؛ براساس این نظریه دریافت هرگونه مازادی بیش از مبلغ اسمی قرض داده شده، ربا به شمار می آید. اگر فرد، یا مؤسسه و یا بانکی مبلغ 10 میلیون تومان به کسی وام داده باشد، تا هنگام بازپرداخت وام، اگر ارزش پول به یک دهم برسد، یعنی اگر یک خانواری یا مؤسسه ای مجموعه کالاهایی که هنگام قرض دادن می توانست با این پول خریداری کند، هنگام دریافت، تنها می تواند یک دهم آن مجموعه کالاهای را بخرد، به خلاف آن، هر مقدار مطالبه ای بیش از 10 میلیون تومان، ربا به شمار می آید.

از نظر و نگر اقتصادی وام گیرندگان در مدت وام، سودهای فراوانی می برند، اگر وام گیرنده، همین که 10 میلیون تومان را گرفت، کالایی را که ارزش آن همسنگ سطح عمومی قیمتها بالا می رود، خریداری کند، هنگام بازپرداخت قرض با فروش یک دهم آن کالا می تواند تمام بدهی خود را ادا کند و در عین حال — آن کالا برایش باقی می ماند. به دیگر سخن، هنگام بازپرداخت وام، هم می تواند قرض خود را ادا کند و نیز 90 میلیون تومان بدون تحمّل هیچ گونه زحمتی، سود خواهد برد. برعکس قرض دهندگان احساس می کنند مبلغ بالایی از دارایی خود را از کف داده اند، همین امر باعث خواهد شد قرض دهندگان از دادن قرض بپرهیزند.

اگر اطلاعات آماری درستی از زمانی که در جامعه ما تورّم و کاهش ارزش مبادله ای پول وجود نداشت، درباره افرادی که به دیگران قرض الحسنه می دادند، به دست آوریم و آن را با میزان قرض الحسنه ای که افراد در جوّ تورّمی پرداخت می کنند، بسنجیم معلوم خواهد شد که این دو مقدار به میزان در خور توجهی با هم فرق خواهد داشت. افراد هنگام تورّم و کاهش قدرت خرید پول، حاضر به پرداخت قرض کم تر هستند، زیرا در جوّ تورّمی، با کاهش ارزش مبادله ای پول، احساس می کنند که ارزش واقعی دارایی نقدی آنها کاهش پیدا می کند.

بنابراین، پاره ای پیامدهای اقتصادی آشکار این نظریه در جوّ تورّمی، می تواند از این گونه باشد:

الف. قرض گیرندگان بدون هیچ گونه زحمتی ممکن است سودهای کلانی را بهره خود کنند.

ب. قرض دهندگان احساس می کنند دارایی خود را به مقدار زیادی از دست داده اند.

ج. میزان قرض الحسنه کاهش خواهد یافت.

د. ثروت‌های کلانی از انسانهای متمکن نیکوکار به سایرین منتقل می شود.

2. یکی از موردهای بسیار شایع در خانواده های جامعه ما، مهریه است. از باب مثال، در 70 سال پیش، مردی، هنگام ازدواج، برابر رسم شناخته شده و معمول عصر و مکان خود، مهریه همسرش را 400 تومان قرار داده است. در همان زمان، با آن پول در بهترین جای تهران می شد باغی به مساحت 1000 متر مربع خریداری کرد که امروز قیمت آن 200.000.000 تومان می رسد. بعد از فوت آن مرد، باید از دارایی به جای مانده مرد، مهریه همسرش (که بدهی آن مرد به شمار می آید) پرداخت گردد. براساس این نظریه فقهی چون پولها، برابر ارزش اسمی، مثلی شمرده می شوند، حق همسر، تنها همان 400 تومان است و هر مبلغی بیش از 400 تومان زیادتر از حق و جایز نیست.

در جامعه ما، چه بسیارند همسرانی که عمری را کنار شوهرانشان با وفا زندگی کرده اند و شوهرانشان هنگام فوت، با داشتن دارایی فراوان، هیچ گونه دارایی را که همسرانشان از آنها ارث ببرند، نداشته اند! در این صورت، همان مبلغ اسمی مهریه که امروزه کفاف یک وعده غذای معمولی و ساده یک نفر را نمی دهد، تنها دارایی آن همسران به شمار می آید و باقی میراث، بین دیگر وارثان تقسیم می گردد.

چه بسیار زنانی که در کنار شوهران ثروت مند زندگی کردند، ولی پس از فوت شوهر، ناگزیر تا پایان عمرشان، باید با فقر شدید بسازند و بسوزند. در حالی که اگر در صدی از ارزش حقیقی مهریه آنان از میراث شوهرانشان به آنان پرداخت گردد، ده ها سال می توانند با آن، زندگی آبرومندانه داشته باشند؛ اما دریغ که این نظریه فقهی، چنین بهره برداری را، زیادتر از حق و ناروا می شمارد.

3. اگر دولت، بانکها و پاره ای از مؤسسه ها و بنیادهای خصوصی و دولتی، مانند کمیته امداد، بخواهند برای امور عام المنفعه و پاره ای از نیازهای ضروری جامعه، اوراق قرضه مدت دار، برابر ارزش و قدرت خرید حقیقی پول، بدون هیچ گونه بهره صادر و منتشر کنند، بر پایه این نظریه فقهی، چنین رفتاری چگونه تفسیر و تحلیل می گردد؟

از باب مثال بسیاری از پروژه های عمرانی ملی برای اجرا و کامل کردن در مدت سه سال، به مبلغی در مَثَل 50 میلیارد تومان نیاز دارند. کسانی نیز در جامعه هستند که به نیت خیرخواهانه و کمک به پروژه های عمرانی ملی، حاضرند از هزینه فرصت 39 بخشی از دارایی خود، در مدت این سه سال، چشم پوشند و آن را در جاهایی که به همگان سود می رساند، به کار ببرند. یا ممکن است صاحبان آن داراییها توانایی استفاده بهینه از دارایی نقدی خود را نداشته باشند و بهتر بدانند به جای از گردونه اقتصاد خارج کردن و ناکارآمد گذاردن بخشی از دارایی خود، با آن، اوراق قرضه خیریه تهیه کنند.

اگر دولت یا مؤسسه های دیگر بتوانند در مدت این سه سال، آن مبلغ (50 میلیارد تومان) را از جامعه جذب کنند، و از مدیریت کارآمد اقتصادی بهره مند باشند، چه بسا ده ها برابر آن مبلغ می توانند ارزش افزوده اقتصادی در سطح ملی پدید آورند. اگر فرض کنیم نرخ تورم در مدت این سه سال، 50 درصد باشد، باز پرداخت مبلغ فوق برای حفظ ارزش حقیقی پول 75 میلیارد تومان خواهد بود. برپایه این نظریه فقهی مبلغ 25 میلیارد تومان زیادی و ربا به شمار می آید. بنابراین، دولت و مؤسسه های دولتی و خصوصی، به هیچ روی مجاز به چنین امری نیستند، و به لحاظ اقتصادی، دولت برای برآوردن بودجه بالا، باید از بانک مرکزی استقراض کند که نتیجه آن، به طور معمول افزایش شدید تورم خواهد بود. افزون بر آن، بخشی از دارایی مردم، در صورتی که نتوانند در امور دیگر بهره برداری اقتصادی درستی از آن ببرند، سرگردان و ناکارآمد خواهد ماند.

4. هر روز در دادگاه ها، کسانی محکوم به پرداخت دیه می شوند. در خیلی وقتها، محکوم به پرداخت دیه، توانای پرداخت همه دیه هنگام محکومیت نیست، به ناچار دادگاه حکم می کند: پرداخت دیه براساس توان محکوم علیه به مدت چند سال، به گونه پیاپی باشد. در مَثَل فردی محکوم به پرداخت ده میلیون دیه شده است، اما به سبب ناتوانی در پرداخت یک باره و یک جا، دادگاه حکم می کند: به مدت ده سال و هر سال یک میلیون تومان به طرف مقابل پرداخت کند. حال در این مدت، اقتصاد کشور دچار تورم شدید شده و ارزش پول به یک سوم کاهش پیدا کرده است، به گونه ای که محکوم له اگر کل دیه را به یک باره و یک جا دریافت می کرد، می توانست با آن، کالاهایی را تهیه کند که در پایان ده سال، یک سوم آن را می تواند فراهم آورد.

برابر این نظریه فقهی، محکوم له، بیش از مبلغ اسمی ده میلیون تومان، حق درخواست ندارد.

مطلب پیشین درباره فردی که دادگاه او را به دادن نفقه خانواده ای واداشته نیز، جاری است. دادگاه فردی را وا می دارد که نفقه خانواده ای را به مدت ده سال و برابر رسم معمول هزینه ها، هر ماه صد هزار تومان بپردازد. بعد از مدتی، اقتصاد جامعه دچار تورم شدید می گردد و ارزش پول پایین می آید. به گونه ای که آن خانواده، توانای به پنجاه درصد هزینه معمولی و شناخته شده (متعارف) خود نیست. اگر دادگاه از نظر شرعی مجاز نباشد که در مبلغ هزینه براساس هزینه های معمول و شناخته شده، افزایش دهد، براساس این نظریه، آن خانواده، به خاطر کاهش ارزش پول، حق ندارد بیش از مبلغ اسمی تعیین شده طلب کند.

5. بخش بزرگی از داراییهای مردم به صورت پول نقد در حسابهای جاری، قرض الحسنه و مدت دار نزد بانکها قرار می گیرد. بانکها از راه حسابهای جاری، افزون بر خلق پول از مانده های آن، بهره های فراوانی می برند. همچنین به وکالت از طرف صاحبان سپرده های قرض الحسنه، به خواستاران نیازمند، قرض الحسنه پرداخت می شود. رقم موجودی حسابهای مدت دار و بهره برداری اقتصادی از آن در بررسی و تحلیل ما از اهمیت ویژه ای برخوردار است. بانکها از سپرده های مدت دار در بخش تولید و تجارت به فعالیتهای سودآور می پردازند. به یقین اگر بانکها بتوانند با مدیریت درست از موجودی حسابهای مدت دار به تلاش و کار اقتصادی بپردازند، سود در خور توجهی خواهند برد. اگر بانکها، این موجودیهای نقدی را به دارایی و کالاهای با دوام بدل کنند، به یقین، ارزش حقیقی دارایی نقدی آنها حفظ خواهد شد و به سبب تورم زبان نخواهند دید. از باب مثال، اگر در یک دوره چهار ساله قرارداد های مدت دار، بانکها بتوانند 100 میلیارد تومان سپرده جذب کنند و در طول این مدت، سالانه 25 درصد تورم داشته باشیم، در پایان چهار سال ارزش پول نقد 100 درصد کاهش پیدا می کند. اگر بانکها، از راه تبدیل سرمایه نقدی، به مجموعه ای از کالاها و داراییهای با دوام، همانند: زمین،

ساختمان و تأسیسات، کار اقتصادی درستی در پیش گیرند. افزون بر سود ناشی از تلاش اقتصادی، تنها 100 میلیون تومان بر ارزش اسمی دارایی نقدی آنها افزوده خواهد شد. اما در پایان مدت، آنچه به صاحبان سپرده می پردازند، کم تر از نرخ تورّم است. در این جا این پرسش نمایان می شود که آیا حق صاحب سپرده ها از سهم سود، پس از حساب رسی ارزش حقیقی اصل سرمایه نقدی است.

به دیگر سخن، در مثال قبلی بانکها، می باید پس از بازپرداخت 200 میلیارد تومان به صاحبان سپرده ها، سودها را براساس قرارداد، تقسیم کنند. یا مجموع بیش از 100 میلیارد تومان، به عنوان سود، حساب رسی و بین صاحبان سپرده ها و بین بانک ها تقسیم می گردد؟
براساس نظر فقهی پیشین، سرمایه نقدی صاحبان سرمایه، همان مبلغ اسمی 100 میلیارد تومان است. نه ارزش حقیقی آن (200 میلیارد تومان) به لحاظ اقتصادی نیز اگر براساس این نظر عمل شود. به یقین سود واقعی سپرده گذاران کم تر خواهد شد و در نتیجه، میزان سپرده های مدت دار کاهش پیدا می کند. در عوض بانکها، در جوّ تورّمی سود سرشاری خواهند برد.

همین تحلیل، در قراردادها مضاربه بین دو فرد نیز مصداق دارد. اگر صاحب سرمایه، به مبلغ ده میلیون تومان، در مدت معینی، در اختیار عامل، قرار دهد؛ در طول این مدت، نرخ تورّم 50 درصد باشد. در پایان مدت قرار داد، کارگزار، افزون بر سهم سود سرمایه، اصل سرمایه را نیز باید به صاحب سرمایه برگرداند. برابر این نظریه فقهی مقدار سرمایه در پایان مدت قرار داد، همان ارزش اسمی ده میلیون تومان است. نه ارزش حقیقی آن (پانزده میلیون تومان). و سود سرمایه بعد از باز پرداخت ده میلیون تومان بین صاحب سرمایه و عامل، براساس توافق و هماهنگی که انجام گرفته، پخش می شود.

6. در دادوستد نسبه، هنگام معامله، نرخ تورّم در حد صفر است و حتی دو سوی دادوستد، پیش بینی می کنند که بین زمان معامله و زمان پرداخت پول، تورّم در خور و چشمگیری پدید نخواهد آمد. در نتیجه، قیمت کالای فروخته شده فزونی نمی یابد. اما برخلاف انتظار آنان کالای فروخته شده تا هنگام پرداخت مبلغ معامله نسبه، در مثل، ده برابر، افزایش قیمت پیدا کرد. این افزایش قیمت به دوگونه امکان دارد:
الف. افزایش قیمت آن کالا به جهت افزایش سطح عمومی قیمتها و کاهش ارزش پول.

ب. افزایش قیمت همان کالا. به دیگر سخن سطح عمومی قیمتها فزونی نیابد؛ اما اقتصاد دچار نوسانهای نسبی قیمتها گردد. یعنی پاره ای از کالاها، از جمله کالای فروخته شده به طور نسبه، افزایش پیدا کرد و چه بسا از قیمت پاره ای از کالاها فروکاسته شد.
به یقین اگر انگاره دوم رخ دهد (ارزش پول کاهش چشمگیری نداشته باشد) خواستاری هرگونه مازادی بیش از ارزش اسمی معامله، از طرف فروشنده، نادرست خواهد بود و فروشنده حق ندارد آن را از خریدار، بخواهد. ولی اگر انگاره نخست، رخ دهد (ارزش پول کاهش شدید پیدا کند) آیا در این فرض نیز فروشنده حق ندارد بیش از مبلغ اسمی را طلب کند. یا حق دارد؟ براساس دیدگاه طرفداران این نظریه، هرگونه خواستاری مازاد، بیش از مبلغ اسمی ناروا خواهد بود.

7. اگر کسی به زور مقداری پول را از فردی بگیرد و پس از مدّتی، به حکم دادگاه یا بدون حکم دادگاه، بخواهد پول به زور گرفته و غصب کرده را به صاحبش برگرداند. ولی در این مدّت، ارزش حقیقی پول به شدت کاهش پیدا کرد؛ آیا هنگام ادای حق، تنها ارزش اسمی آن را بپردازد. کافی است. یا افزون بر ارزش اسمی، باید به مقدار نرخ تورّم نیز، به صاحب حق بپردازد. تا حق او را ادا کند؟ آیا مقدار مازاد بر ارزش اسمی، ستم به غصب کننده است؟

شماری بین موردهای غصب و غیر غصب فرق گذارده اند که در آینده بحث آن خواهد آمد. براساس نظریه ای که پیش تر، شرح داده شد: پول، چون به حسب ارزش اسمی، مثلی است. خواستاری هرگونه افزوده ای، افزون بر حق و ستم است و غصب کننده، تنها به مقدار ارزش اسمی بدهکار است و با بازپرداخت آن، عهده اش بری خواهد شد و مغضوب علیه، به هیچ روی حق خواستاری بیش از ارزش اسمی را نخواهد داشت. از باب مثال، بانکی مبلغ صد میلیون تومان سپرده های مردم را به عنوان سپرده های مدت دار جمع آوری کرد و در شرف سرمایه گذاری بود. دزدی از راه رسید و تمام پول را ربود. پس از پنج سال، دزد دستگیر شد و در این مدت ارزش پول به یک سوم، پایین آمد. اگر سهم سود سرمایه صاحبان سرمایه در قرارداد بلند مدت، سالانه بیست درصد باشد. در مدت پنج سال، صد در صد خواهد شد. بنابراین، پس از پنج سال، بانک، افزون بر صد میلیون تومان اصل سرمایه، صد میلیون تومان سود سهم سرمایه را نیز به صاحبان سرمایه باید بپردازد. 40 اما براساس این نظریه فقهی، دادگاه حق ندارد دزد را بیش از ارزش اسمی صد میلیون تومان محکوم کند!

8. مؤمنان خمس دارایی غیر نقدی خود را پرداخت می کنند. حال اگر در طول سال جاری، اقتصاد با تورّمی برابر 50 درصد رو به رو شد و ارزش اسمی داراییهای مؤمنان، 50 درصد افزایش یافت، آیا بر این افزوده، خمس بار می شود؟

به طور مثال، اگر مؤمنان، روی هم سالانه، خمس داراییهای غیر نقدی خود را، به ارزش صد میلیارد تومان (بیست میلیارد تومان) بدهند و در طول سال، اقتصاد دچار تورّم 50 درصد شود و ارزش اسمی دارایی غیر نقدی، که خمس آنها داده شده است (مخمس)، 50 درصد افزایش یابد و به صد و پنجاه میلیارد تومان برسد، آیا در پایان سال، به ارزش اسمی پنجاه میلیارد تومان افزوده شده، خمس تعلق می گیرد؟

به نظر می رسد براساس این نظریه فقهی، این مسأله را باید چنین تفسیر و تحلیل کرد: هرگونه مازاد ارزش اسمی در بدهیها و داد و ستدهای مالی، در حقیقت، مازاد دارایی و درآمد جدیدی به شمار می آید. وقتی در پایان سال خمس، ارزش اسمی دارایی غیر نقدی، 50 درصد افزوده شود، در حقیقت بر دارایی آنها 50 درصد افزوده شده است. بنابراین، مؤمنان ناچارند یک پنجم ارزش اسمی افزوده شده بر دارایی غیر نقدی خود را به عنوان خمس و مالیات شرعی به دولت اسلامی بپردازند و اگر چندین سال، پیاپی، تورّم ادامه داشته باشد، هر سال یک پنجم ارزش اسمی افزوده شده، به عنوان خمس باید به حکومت اسلامی پرداخت گردد.

روشن است. اگر تورّم سالهای سال در جامعه اسلامی ادامه داشته باشد. در درازمدت ارزش حقیقی دارایی مؤمنان کاهش می‌یابد. مؤمنان افزون بر خمس و زکات شرعی، مالیاتهای حکومتی را نیز پرداخت می‌کنند و در آنها هم وضعیت مثل خمس خواهد بود. در آن صورت، روند کاهش دارایی حقیقی مؤمنان در جوتورّم می‌شدت خواهد گرفت. در یک بررسی مقایسه‌ای بین وضعیت اقتصادی مؤمنان پای بند به معیارهای شرعی و غیر مؤمنان، بویژه در جوتورّم می‌توان گفت: مؤمنان، افزون بر صدقه‌ها، انفاقها، هدیه‌ها و بخششهای مستحبی، باید زکات فطره، خمس زکات مال و مالیاتهای حکومتی را دو برابر پرداخت کنند؛ اما غیر مؤمنان یا مؤمنان غیر پای بند به معیارهای شرعی، با توجه به در پیش گرفتن راه‌های فرار مالیاتهای حکومتی و نپرداختن مالیاتهای شرعی، از پرداخت بیش تر مالیاتهای لازم فاصله می‌گیرند. این امر در بلندمدت، سبب خواهد شد ثروت مؤمنان کاهش یابد. ولی ثروت و دارایی دیگران افزایش یابد و پخش درآمد بین دو گروه یادشده به شدت وخیم گردد. 41

9. تاجری بعد از دادن خمس دارایی خود، ده میلیون تومان دارایی نقدی برایش باقی می‌ماند. وی با آن پول به تجارت می‌پردازد. در طول سال تجاری 50 درصد کاهش ارزش پول وجود دارد. به دیگر سخن، اقتصاد با نرخ تورّم 50 درصد روبه روست. در پایان سال تجاری مبلغ پانزده میلیون تومان دارایی نقدی، برای تاجر باقی می‌ماند. آیا 50 درصد افزایش ارزش اسمی دارایی وی، سود جدید به شمار می‌آید. تا خمس آن پرداخت گردد یا خیر؟ پاسخ این پرسش برابر نظریه پیشین، همانند شماره قبلی و تحلیل و پیامدهای اقتصادی آن نیز، همان است.

10. کسانی که به دارایی شان خمس و زکات لازم می‌آید، نزد حاکم شرع، مقدار آن را روشن می‌سازند. اما برای آن که به تجارت و کسب و کارشان آسیبی وارد نشود، در پرداخت آن مهلت می‌خواهند و به آنان مجال داده می‌شود. در این مدت، اقتصاد با تورّم شدید روبه رو می‌شود و ارزش پول، دست کم، 50 درصد کاهش می‌یابد. اکنون که صاحبان مال می‌خواهند خمس و زکات واپس افتاده را بپردازند، چه مبلغی را باید بپردازند؟ آیا بر آن مبلغ تعیین شده، باید 50 درصد بیفزایند. یا تنها همان مبلغ را بپردازند؟ از باب مثال، مبلغ یک میلیون تومان خمس مقرر شد. بعدها، پرداخت گردد. در طول این مدت، میزان تورّم به 50 درصد رسید. اکنون باید یک میلیون تومان بپردازند. یا یک میلیون و پانصد هزار تومان؟ برابر این نظریه فقهی، به یقین باید همان یک میلیون تومان پرداخت گردد و بر حاکم شرع روا نیست که بیش از آن را از صاحب مال بخواهد.

پیامد اقتصادی این نظریه درباره مطلب بالا، در سطح خرد و کلان، درخور درنگ است. از سزاواران دریافت خمس و زکات، بینوایانند که برابر این نظریه، آسیب جدی می‌بینند. زیرا وقتی به صاحب مال، که خمس یا زکات بدهکار است، برای جلوگیری از زیان، یا رونق کسب و کار اجازه داده می‌شود که پس از مدتی، خمس یا زکات خود را بپردازد، بینوایان و فقیران، تا مدتی، بدون هیچ گونه امتیازی، از سهم خود بهره مند نمی‌گردند. افزون بر آن، وقتی اقتصاد دچار تورّم می‌شود، از 50 درصد ارزش حقیقی سهم خود نیز محروم می‌گردند. از دیگر سو، صاحب مال، در طول مدتی که اجازه دیرکرد در پرداخت داشت، از سهم فقرا بهره فراوان می‌برد و افزون بر آن، هنگام پرداخت خمس و زکات نیز 50 درصد ارزش حقیقی آن را می‌پردازد. این امر بدان معناست که در هنگام تورّمهای شدید، چنین اجازه‌هایی، دو جانبه، به زیان بینوایان و فقیران تمام می‌شود و از طرف دیگر، صاحبان مال، چند جانبه سود می‌برند.

اگر برآوردی از این گونه کارها انجام گیرد، روشن می‌شود که در هر دوره یا سال، چه مقدار سرمایه دچار چنین اجازه‌هایی می‌شود و در زندگی فقرا چه پیامدهای ناگواری خواهد داشت. و نیز اگر این امر را در یک دوره ده ساله مورد بررسی قرار دهیم، پیامدهای ویرانگر آن روی زندگی فقرا روشن تر خواهد شد.

تحلیل و پیامدهای پیشین درباره مالیاتهای حکومتی، در صورتی که پرداخت کنندگان آن با هماهنگی یا بدون هماهنگی کارگزاران مالیاتی، دیرکرد در پرداخت آن داشته باشند، مصداق خواهد داشت.

11. زمانی اقتصاد کشور دچار تورّم نبوده و یا تورّم آن سبک و کم بوده قرارداد بین کارگران شرکتی و کارفرمایان، به مدت پنج سال بسته می‌شود. برابر این قرارداد، کارگران این شرکت، به مدت پنج سال می‌باید روزانه هشت ساعت کار کنند و به ازای آن، مقداری که تعیین شده، دریافت بدارند. این قرارداد، هنگام بسته شدن، هیچ گونه مشکلی نداشته و دو سوی قرارداد، با آگاهی، رضا و خرسندی کامل، قرارداد را امضا کرده و هیچ گونه احساس ضرر و زبانی نمی‌کرده‌اند. اما پس از بسته شدن قرارداد، اقتصاد کشور دچار تورّم شدید می‌شود؛ به گونه‌ای که پس از سه سال از بسته شدن قرارداد، نرخ تورّم نسبت به زمان قرارداد، صد درصد فزونی می‌یابد؛ یعنی هزینه زندگی کارگران دو برابر افزایش پیدا می‌کند و کارگران با آنچه به عنوان حقوق دریافت می‌کنند، تنها می‌توانند 50 درصد هزینه‌های زندگی هنگام بسته شدن قرارداد خود را پوشش دهند؛ چرا که تنها 50 درصد قدرت خرید ارزش حقیقی پول هنگام قرارداد را اکنون دریافت می‌کنند.

برعکس کارگران، صاحبان سرمایه، افزایش درآمد چند سویه دارند. زیرا 50 درصد ارزش حقیقی حقوق کارگران را در هنگام قرارداد به آنان پرداخت می‌کنند. سرمایه‌های آنها بر اثر تورّم افزایش قیمت پیدا کرده است. قیمت فروش فرآورده‌های آنان بر اثر تورّم افزایش یافته است.

آیا کارگران به استناد قرار داد چند سال پیش، با توجه به تورّم 100 درصدی، حق درخواست بیش از مبلغ اسمی هنگام قرارداد را خواهند داشت یا خیر؟ گویا براساس این نظریه فقهی، آنچه اکنون به کارگران داده می‌شود، به طور دقیق، همان چیزی است که هنگام بستن قرارداد، داده می‌شد و کارگران حق درخواست مبلغ بیش تری را برابر قرارداد پیشین، ندارند. و حتی اگر در این مدت، دیرکرد در پرداخت حقوق کارگران صورت گرفته باشد، با پرداخت مبلغ اسمی، حقوق کارگران پرداخت شده است؛ چرا که پول مثلی است و عین و یا مثل آنچه در قرارداد آمده، به آنها پرداخت شده است!

12. شرکتهای پیمانکاری، جهت ساختن سدّ، نیروگاه، جاده و... با طرفهای مقابل، در زمانی که نرخ تورّم نزدیک به صفر بوده، قراردادهایی را به مدت ده سال می‌بندند و مبلغ نقدی قراردادها را برای مدت ده سال نیز، معلوم می‌کنند. اما پس از بسته شدن قرارداد و در مرحله‌های اجرای پروژه‌ها، اقتصاد باتورّم شدید، روبه رو می‌شود و شرکتهای پیمانکار بر اثر تورّم دچار ضرر و زیان شدید می‌گردند و هزینه‌های اجرای پروژه‌ها به طور سرسام آوری فزونی می‌یابد. هنگام بستن قرارداد، هیچ نقطه ابهامی برای شرکتهای پیمانکار از جهت قرارداد وجود نداشته و دو سوی قرارداد، با خرسندی و رضای کامل، متن قرارداد را پذیرفته‌اند. حال پس از کاهش شدید ارزش پول، آیا کارگزاران اجرای پروژه‌ها، حق دارند از اجرای پروژه‌ها خودداری ورزند و یا مبلغ نقدی، به میزان افزایش نرخ تورّم درخواست کنند؟

به نظر می‌رسد نظریه فقهی پیشین در این مورد نیز مجریان پروژه‌ها را دارای حق نمی‌شمارد. چون صاحبان پروژه‌ها در برابر مجریان پروژه‌ها، تنها خود را به مقدار ارزش اسمی پول بدهکار می‌دانند!

13. کسانی که در بخش دولتی کار می‌کنند، براساس رتبه و گروه حقوقی، برابر قرارداد، به طور مرتب، حقوق آنان، سالانه افزایش می‌یابد. اگر تورم چشمگیر، اثرگذار و آشکاری در اقتصاد کشور وجود داشته باشد، آیا بر دولت لازم است به تمام کسانی که در بخش دولتی، کار می‌کنند، افزون بر افزایش حقوق آنها براساس رتبه و گروه، به میزان افزایش نرخ تورم، به حقوق آنان بیفزاید؟

آیا بر دولت نیز لازم است تمام بخشهای خصوصی جامعه را به چنین کاری وا دارد. به دیگر سخن، آیا لازم است در کل روابط (مالی- پولی) جامعه به میزان کاهش ارزش پول، تعدیل و ترازسازی انجام پذیرد؟

اگر در متن قرارداد، چنین امری به روشنی آمده و گنجانیده شده باشد، به یقین، باید به آن عمل شود. اما اگر در متن قرارداد به افزایش حقوقها، براساس افزایش نرخ تورم اشاره نشده باشد، آیا کارفرمایان وظیفه دارند که حقوق آنان را بر پایه افزایش نرخ تورم، بالا برند یا خیر؟ نظریه فقهی که پیش تر گذشت، دولت و صاحبان مؤسسه های بخش خصوصی را بر انجام چنین کاری وا نخواهد داشت؛ چون در متن قرارداد، هنگام بستن آن، مقدار حقوق، به روشنی بیان گردیده: (ما به ازای خدمت کارگران، برابر ارزش اسمی، پرداخت شود). دولت و بخش خصوصی بدهی خود را در برابر کارگران ادا کرده اند و کارگران حق درخواست بیش از مبلغ اسمی توافق شده در متن قرارداد را از کارفرمایان و طرفهای مقابل نخواهند داشت.

ادامه دارد

